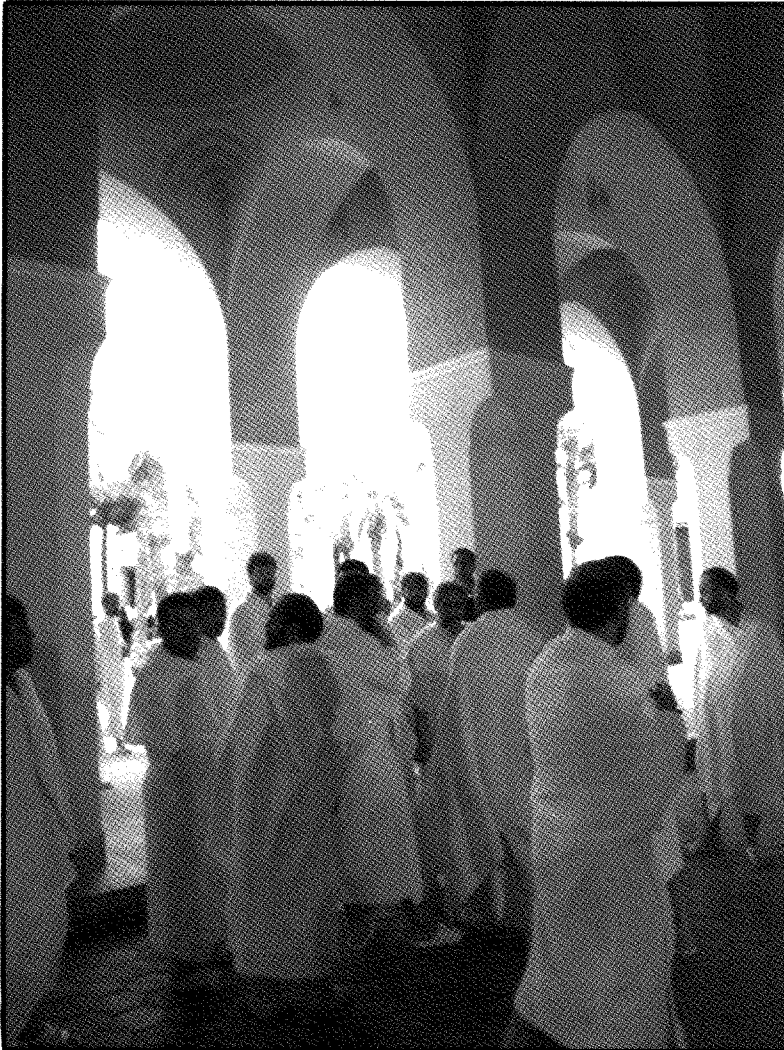


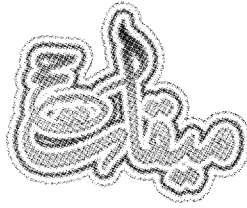
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# میقات

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی



سال سیزدهم  
شماره پنجاه و یکم  
بهار ۱۳۸۴



صاحب امتیاز:

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت  
مدیر مسؤول: ..... سیدعلی قاضی عسکر  
زیر نظر: ..... هیأت تحریریه

ویراستار: ..... علی ورسه‌ای  
طراح: ..... کمال محمدی مجد (ملقن)  
حروفچینی: ..... مرکز تحقیقات حج  
لیتوگرافی و چاپ: ..... دارالحدیث

آدرس: تهران - خیابان آزادی - نبش خوش  
سازمان حج و زیارت - طبقه دوم - معاونت  
آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری

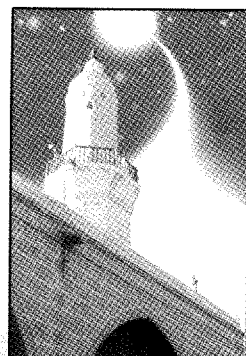
آدرس اینترنت: [www.Hadj.ir](http://www.Hadj.ir)

آدرس پست الکترونیک: [Beseh@Hadj.ir](mailto:Beseh@Hadj.ir)

یادآوری:

- مسؤولیت آراء و نظرات به عهده نویسندگان آن است.
- میقات، در ویرایش مطالب آزاد است.
- مقالات رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

# فهرست



<p>سید جواد طباطبایی ..... ۶</p> <p>حسین ترابی ..... ۲۴</p>	<p><b>اسرار و معارف حج</b> ■</p> <p>عرفان حج در کتاب: «مصباح الحرمین» پژوهشی دربارهٔ ذیل دعای عرفه</p>
<p>علی ابراهیم المبارک / حسین شانه‌چی ..... ۷۲</p>	<p><b>فقه حج</b> ■</p> <p>قَرْنُ الْمَنَازِل</p>
<p>ناصر شکریان ..... ۹۰</p>	<p><b>تاریخ و رجال</b> ■</p> <p>سیر تاریخی حج در قرآن</p>
<p>رسول جعفریان ..... ۱۰۸</p>	<p><b>اماکن و آثار</b> ■</p> <p>منابع تاریخ جزیرهٔ العرب در متون جغرافیای کهن ایرانی</p>
<p>محمد علاء‌الدین منصور / جواد محدثی ..... ۱۲۴</p> <p>حاج عسگر شاهی ..... ۱۳۶</p>	<p><b>حج در آیینۀ ادب فارسی</b> ■</p> <p>حج در گلستان سعدی مدینه آمده‌ایم</p>
<p>..... ۱۴۲</p>	<p><b>گفتگو</b> ■</p> <p>احداث منابع آب در مشاعر به دست یک مهندس ایرانی</p>
<p>ابو جعفر اصفهانی ..... ۱۶۴</p>	<p><b>نقد و معرفی کتاب</b> ■</p> <p>تازه‌های کتاب</p>
<p>سید جواد حسینی ..... ۱۷۰</p>	<p><b>خاطرات</b> ■</p> <p>خاطرات سرپرست حجاج در حج سال ۱۳۲۷ خورشیدی</p>
<p>غلامحسین زینلی ..... ۱۹۶</p>	<p><b>از نگاهی دیگر</b> ■</p> <p>مفهوم‌شناسی و مصداق‌یابی اهل بیت (ع)</p>
<p>..... ۲۱۴</p>	<p><b>امبار حج</b> ■</p> <p>چند خبر از سرزمین وحی</p>



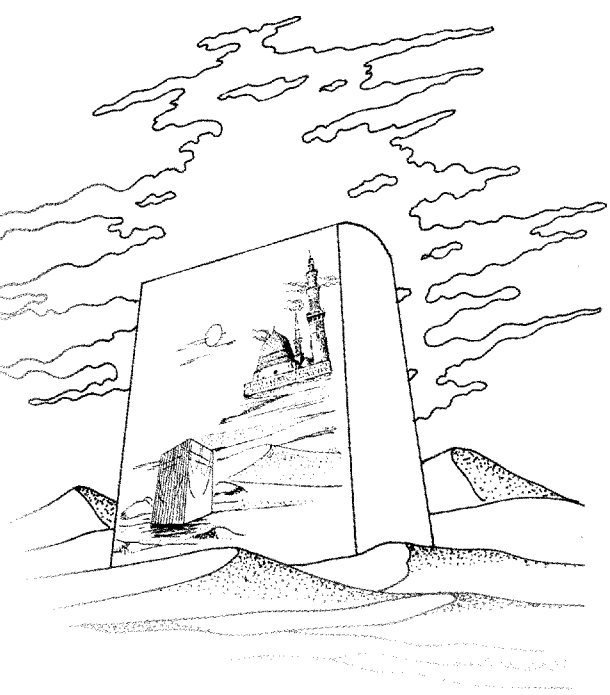


# اسرار و معارف حج



# عرفان حج در کتاب مصباح الحرمین

اثر «مولی عبد الجبار بن زین العابدین الشکونی»



سید جواد طباطبائی

## اشاره:

کتاب «مصباح الحرمین» نوشته «مولی عبد الجبار بن زین العابدین شکویی»، از علمای قرن چهاردهم قمری است که در سال ۱۳۲۱ قمری نگاشته است. مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب «الذریعه» درباره کتاب پیش گفته چنین آورده است: «مصباح الحرمین للمولی عبد الجبار بن زین العابدین الشکونی. أوله [الحمد لله الذي عظم شعائر الإسلام] فرغ منه ۱۳۲۱ و فيه تمام اعمال المدينة و مكة المعظمة، طبع في ۱۳۲۷»<sup>۱</sup>.

آگاهی‌ها و اطلاعات ثبت شده در کتاب «مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی» نوشته «خانبابا مشار»، درباره آن چنین است: «آخوند عبد الجبار بن آخوند حاج زین العابدین، پیش‌نماز زاده شکونی، زنده در سال ۱۳۲۳ قمری، از فضیلتی قرن چهاردهم هجری و از مردمان قفقاز است...»<sup>۲</sup>.

کتاب «مصباح الحرمین»، که در ۴۶۰ صفحه و با خطی خوش و خوانا، در سال ۱۳۲۷ قمری، به شیوه سنگی در تبریز به چاپ رسیده، دربرگیرنده مناسک، اسرار، فواید و ثواب‌های حج بیت‌الله الحرام و زیارتگاه‌های مدینه منوره و زیارت بزرگان مدفون در شهرهای مکه و مدینه است و شامل سه بخش اساسی است:



\* بخش نخست: مربوط به شهر مکه و اعمال حج.  
 \* بخش دوم: درباره شهر مدینه و مختصری در مورد شام و فلسطین.  
 \* بخش سوم: در مورد امام حسین علیه السلام.  
 مؤلف با پژوهشی جامع و کامل، به بیان تاریخچه و فلسفه اعمال حجاج و زائران بیت الله پرداخته و در بخش پایانی، مقایسه مستندی میان بخش اول و اعمال امام حسین علیه السلام و وقایع عاشورا کرده است؛ شباهت‌های خانه خدا و اعمال آن با امام حسین علیه السلام، کربلا، اعمال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و عزیمت کاروان اسیران از کربلا تا بازگشت به مدینه.  
 خلاصه، می‌توان گفت که مؤلف، کتابی کامل در موضوع خود و در زمان خویش نگاشته است.

درست است که اکنون بیش از صد سال از زمان تألیف می‌گذرد و بسیاری از بناهای یاد شده در کتاب تخریب گردیده است، اما این اثر گرانسنگ می‌تواند به عنوان تاریخ‌نگاری از بناهای موجود در آن زمان مورد استفاده قرار گیرد.  
 کتاب مزبور، افزون بر حروفچینی به شیوه روز، کار تصحیح، تحقیق، علامتگذاری، جمله‌بندی و مترادف‌نگاری برخی واژه‌ها، برای استفاده بهتر خوانندگان به نحو نیکو سامان یافته و با مورد استفاده قرار دادن بیش از دویست منبع (و در قالب بیش از پانصد مجلد) منتشر شده است.

### خلاصه و گزارش‌گونه‌ای از کتاب «مصباح الحرمین»

#### الف - فشرده‌ای از مقدمه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَ شَعَائِرَ الْإِسْلَامِ وَأَكْرَمَنَا بِالْإِرْشَادِ إِلَى الْحِلِّ وَالْحَرَامِ وَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالرُّكُونِ إِلَى الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَعَرَّفَنَا وَقُوفَ الْعَرَفَاتِ وَالْمَشْعَرَ الْحَرَامِ وَجَعَلَ لَنَا حَرَمًا آمِنًا وَحِصْنًا لِلْأَنَامِ وَكَهْفًا حَصِينًا لَصُرُوفِ الْأَيَّامِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مَنْ تَشَرَّفَ بِهِ الْبَيْتِ وَالْحِطَامِ وَاسْتَقَامَ بِهِ الرُّكْنُ وَالْمَقَامُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيِّدِ الْأَنَامِ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ هُمْ حَقَائِقُ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَبَوَاطِنُ الْحَجِّ وَالْإِحْرَامِ عَلَى مُرُورِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ.



أَمَّا بَعْدُ، چنین گوید ترابِ اَقْدَامِ الْمُؤْمِنِينَ، و تشنه کام میا<sup>۳</sup> فسیوضاتِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عبد الجبّار بن زین العابدین الشکوی اَظْلَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ الدِّينِ، که تَأْسِيًّا<sup>۴</sup> للعلماء الرّاشدين، من المتقدمين و المتأخرين و شوقاً لما وعدهم الله عزّوجلّ من أعلى عَلَيَّين، لازم و واجب دانستم که رساله ای مختصره، در باب زیارت و حجّ بیت الله الحرام و بعضی اسرار و فواید آن و بیان بعضی موارد و مقامات کریمه (که غالباً از باب عدم اطلاع از کتب اخبار و عدم تتبع صحایف اخبار، اکثر ناس را بی بصیرتی و به جهت آن، قلت ثواب و فیوضات الهیه می باشند) نوشته، خود را در عدادِ سَاعِينَ فِي الْحَقِّ داخل نموده و به شرف خدمت بر اضياف<sup>۵</sup> میهمان خانه الهیه، مشرف و مفتخر نمایم؛ فَمِنْ اللَّهِ الْإِعَانَةَ وَ مِنْهُ التَّوْفِيقَ.

### ب - حج در قرآن کریم

- ۱- «... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۶</sup>.
- ۲- «وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ \* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...»<sup>۷</sup>

### ج - حج در بیان امیرالمؤمنین

۱- [حضرت] امیرالمؤمنین در بعضی از خطبه های خود

می فرماید:

«وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ» واجب و فرض گردانید بر شما ای طایفه مکلفین، حجّ خانه خود را، «الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلنَّاسِ» خانه ای که قبله قرار داده است آن را برای مخلوقات؛ «يُرِدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ» وارد می شوند بر آن خانه مردم، همچون





وارد شدن حیوانات به آب هنگام تشنگی (کنایه از غایت میل و رغبت است به سوی آن)، «و يَأْهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهُ الْحَمَامِ» سخت اشتیاق می‌رسانند به آن خانه، چون شدت شوق کبوترانی که در آن خانه هستند، نزد خروج ایشان از آن، «وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِّتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ» گردانید آن خانه را، حق سبحانه و تعالی، نشانه از برای فروتنی ایشان جلالت و بزرگی خود را، «و إِذْ عَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ» و تصدیق نمودن و اعتقاد کردن ایشان بر سلطنت و بزرگواری او، «و اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ» و اختیار کرد و برگزید از میان خلائق خود، شنوندگان را که اجابت نمودند به جانب او خواندن او را، «وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ» و تصدیق نمودند کلمه او را، و ایستادند مطیعان حضرت منان به ادای مناسک حج و سایر اعمال آن، به جای ایستادن پیغمبران او (که مواقف و مناسک حج است)، و شباهت رسانیدن به ملائکه مقررین که طواف کنندگانند بر گرد عرش اعظم او، (وجه شباهت طواف است و ترک لذات نفسانیه و دنیویّه از جمیع ما یلزم ترکه؛ چنانچه در ملائکه ارتکاب به لذات دنیّه دنیویّه نیست)، «يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَنَاجِرِ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ» جمع می‌کنند حاجیان و زائران، سودها را به جهت سرمایه ایمان، در تجارتخانه عبادت او، و می‌شتابند نزد حج کردن، به مکان وعده مغفرت و آمرزش او، «وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا وَ لِلْعَانِدِينَ حَرَمًا» و گردانید آن خانه را حق (سبحانه و تعالی) نشانه برای دین اسلام و از برای پناه‌برندگان بر آن موضع محرم حرمی، «فَرَضَ حَقَّهُ وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ» و واجب نمود حج آن را و لازم گردانید حق آن را و متحتم ساخت معرفت آن را و فرض کرد بر شما آمدن به نزدیک آن را به جهت طلب فضل و صواب از حضرت او، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۹</sup> و<sup>۱۰</sup>

۲- و جناب امیر علیه السلام که باب مدینه علم و حکمت است، می‌فرماید: آیا نمی‌بینید که خداوند عالم امتحان فرمودند اولین از زمان آدم را تا آخرین از این عالم، به احجار چند که نه ضرر می‌رساند و نه نفع و نه چشم دیدن دارد و نه گوش شنیدن؟ پس چنین محلی را که همه آن سنگ است، بیت‌الحرام خود گردانید، پس او را در جایی قرار داد که سخت‌ترین و صعب‌ترین بقعه‌های زمین است و خاکش کمتر از همه قطعه‌های زمین و بارانش کمتر و عیش او (آن) از همه بطون ارض تنگ‌تر و آبش از همه محل‌های زمین کمتر، میان کوه‌های پست و

بلند؛ پس امر فرمود آدم علیه السلام و اولاد او را که روی کنند به چنین مکانی که نه میوه دارد و نه آب و نه زمین نرم هموار و در میان چه بسیار کوه‌های صعب که باید طی نموده و چه دریاها و وادی عمیق که باید گذشت، با روهای گرد و غبار آلوده و سرهای برهنه و موهای افشان کرده، لبیک گویان، ترک مستلذات نموده، روی به چنین خانه آورند، به چنین حال و ذلت و خواری؛ اگر می‌خواست می‌گردانید باغستان‌ها که جاری شود در تحت آن‌ها نهرها، و اگر می‌خواست به جای سنگ و آجر، خلق می‌کرد زمرد سبز و یاقوت سرخ با نور و ضیاء، ولیکن در آن وقت تشکیک<sup>۱۱</sup> از سینه‌ها برداشته می‌شد و مجاهدت با ابلیس دفع می‌شد و همگی مردم با رغبت و خواهش نفس متوجه می‌شدند نه به جهت امر و فرمانبرداری الهی و این با حکمت کامله موافقت نمی‌کند؛ زیرا که حکمت الهی چنین قرار یافته که بندگان خود را به انواع سختی‌ها امتحان کند و به اقسام مجاهدات و ناخوشی‌ها مبتلا و ممتحن نماید تا این‌که تکبر از سینه‌ها رفع شود و به جای تکبر، افتادگی و تذلل و فروتنی قرار گیرد و به لباس تواضع متلبس شود و آثار و شمایل عبودیت در بنده ظاهر شود، پس درهای فضل و رحمت و اسباب عفو و مغفرت گشوده شود. پس به جوایز و کرامت‌های الهی برسد؛ چنانکه فرموده‌اند: «الْم \* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»<sup>۱۲</sup>،<sup>۱۳</sup> یعنی: منم خدای دانای غیب و نهان؛ آیا گمان کردند مردم، به محض گفتن این‌که ایمان آوردیم، دست از ایشان برداشته شود و حال آن‌که امتحان نشده باشند به انواع بلاها و تنگی‌ها و مجاهدات و تکلیفات؟!

### د - حج در بیان امام صادق علیه السلام

... ابن ابی العوجاء، که از تلامذه حسن بصری بود و از توحید منحرف و زندیق شد و آمد به مکه معظمه متمرداً و از روی انکار کسانی را که حج می‌نمودند می‌نگریست و کار او به جایی رسید که علما از مجالستش دوری می‌کردند، پس آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام و نشست در میان جماعتی از اصحاب و گفت:

یا ابا عبدالله، مجلس ما امانات است و هر که حاجتی داشته باشد باید سؤال کند. مرا اذن می‌دهی که با تو سخن بگویم؟ فرمود: بگو. پس گفت به عباراتی که مضمون آن‌ها این است: تا چند می‌گردید حول این خرمن و پناه می‌برید بر این پاره‌سنگ و عبادت می‌کنید این خانه را که ساخته شده است از آجر و گل و می‌دوید و هروله می‌کنید مانند شتری که گریخته باشد؟! هر



که تفکر کند و نظر نماید به اندازه‌ای در او (آن)، رد می‌داند؛ که این کاری است که محکم کرده است آن را کسی که حکمت نداشته و صاحب عقل و نظر نبوده. جواب مرا بگو که تو راستی در این امر و سرآمدی بر همه اهل این مذهب و پدر تو اصل این اساس بود و به او تمام شد این بنا.

حضرت در جواب فرمودند: کسی را که خداگمراه کرد و چشم باطنش را نایینا ساخت، حق به نظرش پست و زشت آید و لذت نمی‌برد و خوشگوار او نمی‌شود و می‌گردد شیطان ولی او و مونس و مربی او و می‌برد او را تا برساند به دریاها و گرداب‌های هلاکت، پس بیرونش نخواهد آورد تا این‌که به وخامت و شقاوت عاقبت می‌رود از دین؛ و این خانه را چنین دیدی که محض خشت و گِل است! و حال آن‌که خانه‌ای است که خداوند حکیم بندگان خود را به امتحان این خانه، به عبادت خواسته است، و مردم را طلبید به زیارت این خانه تا امتحان بشوند در آمدن به این خانه و تحریص نمود بندگان را به تعظیم و زیارت آن و این خانه را محلّ قرار پیغمبران خود کرده و قبله نمازکنندگان گردانیده. پس این یک شعبه‌ای است از شعبه‌های رضاجویی خدا و یک راهی است از راه‌های رسیدن به آمرزش خدا، نصب کرده شده بر وجهی که دلالت می‌کند بر این‌که بناکننده این بنا در مرتبه جامعیت کمال است و ظهور عظمت و جلال و کبریای آن صانع بی‌مثال در این بنا است، که معنی بندگی و اطاعت و فرمانبرداری بنده مر مولای خود را به محض اطاعت و فرمانبرداری، بدون شائبه حظ نفس و التذاذ و متابعت هوا و هوس نفسانی؛ در ضمن این بنا است که اگر خلقت او را بر وجه دیگر می‌کردند که آراسته می‌شد به حلی<sup>۱۴</sup> و حُلل<sup>۱۵</sup> و جواهر گران‌بها، و تو را می‌خواند به خانه خود، کجا ظاهر می‌شد که آمدن تو به این خانه، محض اطاعت معبود است نه متابعت است هوای نفس را؟ پس حقیق<sup>۱۶</sup> و شایسته تردّد معبودیت و فرمان‌فرمایی در امور و شایسته در این‌که قبول نهی او شود در مناهی، خداوندی است که ابداع نمود ارواح را و انشا نمود صورت‌ها را.<sup>۱۷</sup>

## ۵- ثواب حج

۱- قال النَّبِيُّ ﷺ: «حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»<sup>۱۸</sup> و «حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ لَيْسَ لَهَا أَجْرٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»<sup>۱۹</sup> پیامبر خدا ﷺ فرموده که: «یک حج خالص و مقبول، بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا

است از لذایذ آن، از هر قبیل باشد.» و: «حجّ خالص و مقبول را، اجر نیست مگر بهشت.»

۲- در حدیث دیگر، یک نفر اعرابی خدمت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: یا رسول الله، من از خانه خود بیرون آمدم به قصد حج، پس از من فوت شد (حج)، و من مرد متمول و غنی هستم، پس امر فرما بر من تا به عمل آورم چیزی را که مقابل ثواب حجّ باشد. فرمود: نظر کن به کوه ابوقییس،<sup>۲۰</sup> پس هرگاه بشود کوه ابوقییس برای تو طلای سرخ، و او [آن] را انفاق کنی در راه خدا، نمی‌رسی به آن ثوابی که حج کننده می‌رسد! پس فرمود: حج کننده وقتی که تدارک خود را دید، بر نمی‌دارد چیزی و نمی‌گذارد الا این که عطا می‌کند خداوند عالم به هر یک از آن‌ها ده حسنه و محو می‌کند از آن، ده سیئه و بلند می‌کند از برای او ده درجه، و زمانی که به راحله خود سوار شد، قدمی بر نمی‌دارد و نمی‌گذارد مگر این که بنویسد خدای تعالی برای آن [او] مثل آنچه ذکر شد. پس زمانی که بیت را طواف کرد، بیرون می‌آید از گناهان خود و [زمانی که] سعی کرد ما بین صفا و مروه، بیرون می‌آید از گناهان خود، و وقوف به عرفات بکند خارج می‌شود از گناهان خود، و وقتی که وقوف به مشعر نماید، خارج می‌شود از گناهان خود، و زمانی که رمی جمرات کرد خارج می‌شود از گناهان خود.

اعرابی گوید: آن حضرت صلی الله علیه و آله شمرد مواقف را یکی یکی و فرمود: در هر یکی از اینها که حاجی وقوف بکند، خارج می‌شود از گناهان خود، بعد فرمود که: چگونه می‌رسی تو به آن ثوابی که می‌رسد بر آن، حاج<sup>۲۱</sup>؟

۳- عمر بن یزید گوید: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود که: حج کننده زمانی که داخل مکه شد، موکل می‌فرماید خدای تعالی به آن کس دو ملکی که حفظ می‌کنند برای او طواف و نماز و سعی او را. پس زمانی که وقوف به عرفه نمود، می‌زنند آن دو ملک دست خود را به کتف راست او، بعد می‌گویند: اما به گناهان گذشته خود چاره نمودی، پس مواظب و متوجه حال خود باش در باقی عمر خود.<sup>۲۲</sup>

**حکمت الهی چنین قرار یافته که بندگان خود را به انواع سختی‌ها امتحان کند و به اقسام مجاهدات و ناخوشی‌ها مبتلا و ممتحن نماید تا این که تکبر از سینه‌ها رفع شود**



## و- عقاب ترک حج

۱- در حدیث از [امام] کاظم علیه السلام روایت شده که آن بزرگوار در تفسیر **﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ﴾**<sup>۲۳</sup> بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا<sup>۲۴</sup>، فرمود: زیانکارترین مردمان در عمل، آنان‌اند که حَجَّةَ الْإِسْلَام را به تأخیر اندازند.<sup>۲۵</sup>

۲- [امام] صادق علیه السلام فرمود: مراد از قول خدا که فرموده: **﴿وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾**<sup>۲۶</sup> کسانی هستند که حج بر ایشان واجب شود و ادا نکنند. خَلَّاقِ عَالَمٍ در روز قیامت آن‌ها را کور محشور سازد.<sup>۲۷</sup>

## ز- وفات در حرمین

در احادیث وارد شده که اگر کسی در یکی از دو حرم مکه یا مدینه بمیرد، هول قیامت را نبیند و از او حساب نمی‌کشند،<sup>۲۸</sup> و در حدیث دیگر: اگر کسی در سفر حج بمیرد با اصحاب بدر محشور می‌شود،<sup>۲۹</sup> ایضاً وارد است: کسی که در حرم مدفون شود، ایمن می‌باشد از فَرَعِ اکبر؛<sup>۳۰</sup> خواه از نیکوکاران باشد یا از گناهکاران.<sup>۳۱</sup>

## ح- در بارهٔ مکه و کعبه

۱- گفته‌اند که مسلمین و یهود با همدیگر تفاخر می‌کردند، پس یهود می‌گفت: بیت‌المقدس افضل و اعظم است از کعبه، به جهت این‌که آنجا هجرت‌گاه انبیا است و زمینی است مقدس و پاکیزه و مسلمین می‌گفتند که کعبه افضل از بیت‌المقدس است؛ پس نازل فرمود خَلَّاقِ عَالَمٍ این آیه شریفه را:

**﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾**<sup>۳۲</sup>.

«به درستی که اول خانه‌ای که قرار [داده] شده از برای مردم، به جهت عبادت، هراینه آن خانه‌ای است که در بکه است، در حالتی که مبارک است و هدایت است بر عالمیان.»<sup>۳۳</sup>

۲- مروی است که آن را کعبه گفتند، به جهت این‌که مربع است و مربع شد به جهت آن‌که برابر بیت‌المعمور واقع شده؛ و آن مربع است به جهت آن‌که مُحَاضِی<sup>۳۴</sup> عرش الهی است و عرش نیز مربع است به جهت کلماتی که بنای اسلام آن است، [و آن کلمات] چهار است، و آن: «شَبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» است.<sup>۳۵</sup>

۳- به سند معتبر از [امام] صادق علیه السلام منقول است که خدا غرق کرد جمیع زمین را در طوفان نوح علیه السلام، مگر خانه کعبه، پس از آن روز او را «عتیق» نامیدند که از غرق شدن آزاد شد. راوی پرسید: به آسمان رفت؟ فرمود: نه، ولیکن آب به آن نرسید و از دورش بلند شد.<sup>۳۶</sup>

در بعضی از کتب مروی است که: در طوفان نوح علیه السلام دو جا از روی زمین [را] آب نگرفت؛ یکی کعبه و دیگری مدفن مقدّس امام حسین علیه السلام.<sup>۳۷</sup> چنانچه ظالمین [به] آل محمد علیهم السلام، بعد از شهادتش مکزّر به آنجا آب بستند و شخم کردند که زراعت کنند شاید که اثر قبر مطهّر نور دیده خاتم الانبیاء علیهم السلام بر طرف شود. هر دفعه آب بر دور آنجا حلقه زده، حیران ماند و روی هم بالا آمد. این است که آن مکان مقدّس را حایر حسینیّه می نامند.<sup>۳۸</sup>

### ط - بنای کعبه

۱- چون ملائکه به خدا ردّ کردند خلافت آدم را، دانستند که بد کرده اند. پشیمان شدند و پناه به عرش بردند و استغفار کردند. پس خدا خواست که به مثل این عبادت او را بندگی نمایند. پس خلق فرمود در آسمان چهارم خانه ای در برابر عرش که او [آن] را «ضراح» نامیدند و در آسمان اول خانه ای برابر ضراح خلق فرمود که آن را «معمور» نامیدند. پس خانه کعبه را برابر بیت المعمور ساخت [و] امر نمود آدم را که طواف کند دور خانه کعبه، پس توبه او را قبول کرد و این سنّت جاری شد تا روز قیامت.<sup>۳۹</sup>

۲- از [امام] صادق علیه السلام سؤال کردند از ابتدای طواف خانه کعبه، فرمود که: خدا چون خواست آدم را خلق کند، به ملائکه گفت که: من در زمین می خواهم خلیفه ای قرار بدهم، پس دو ملک از ملائکه گفت: آیا کسی را خلیفه می گردانی که افساد کند در زمین و خون ها بریزد؟ پس حجاب ها میان ایشان و نور عظمت الهی، که پیشتر مشاهده می کردند، به هم رسید، دانستند که حق تعالی به غضب آمده از گفتار ایشان، پس بسیار ملائکه گفتند که چه چاره کنیم و چگونه توبه نماییم؟ گفتند: ما از برای شما توبه نمی دانیم مگر آن که پناه برید به عرش، پس پناه به عرش آوردند تا خدا توبه ایشان را فرستاد و حجاب ها از میان ایشان و نور الهی برداشته شد. پس خواست که به این روش او را عبادت کنند. پس خانه کعبه را در زمین خلق فرمود که هر روز هفتاد هزار ملک داخل می شوند که دیگر بر نمی گردند تا روز قیامت.<sup>۴۰</sup>

۳- منقول است که پیوسته فرزندان اسماعیل علیه السلام و ایان کعبه بودند و برای مردم، حج و





امور دین ایشان را برپا می‌داشتند و بزرگی از بزرگ میراث می‌بردند تا آن‌که زمان عدنان بن ادد شد (که پشت هشتم بود از اولاد اسماعیل علیه السلام)، پس دل‌های ایشان سنگین شده و فساد میان ایشان به هم رسید و بدعت‌ها در دین احداث نمودند و بعضی از ایشان بعضی را از حرم بیرون کردند. پس بعضی برای طلب معاش و تحصیل مال و بعضی از خوف قتال<sup>۴۱</sup> و جدال<sup>۴۲</sup> متفرق شدند و بسیار [از آیین] ملت حنیفه ابراهیم علیه السلام میان ایشان مانده بود؛ مانند حرمت مادر و دختر و سایر آنچه [که] خدا در قرآن حرام فرموده، مگر خلیله<sup>۴۳</sup> پدر و خواهر و جمع میان دو خواهر، که این‌ها را حلال می‌دانستند و اعتقاد به حج و تلبیه و غسل جنابت داشتند ولیکن در حج و تلبیه بدعت‌ها احداث کرده بودند و بت‌پرستی و کلمه شرک را به آن ضم کرده بودند<sup>۴۴</sup> (و حضرت موسی علیه السلام در [زمان] ما بین اسماعیل علیه السلام و عدنان مبعوث گردید) و نوشته‌اند که «معدبن عدنان» ترسید که حرم مندرس گردد، میله‌های حرم را نصب کرد و چون قبیله جرهم بر مکه غالب شدند، ولایت کعبه را ایشان متصرف گردیدند و از یک‌دیگر میراث می‌بردند تا این‌که ایشان نیز شروع به ظلم و فساد کرده، حرمت مکه را ضایع نمودند و اموال کعبه را متصرف شدند و ظلم می‌کردند بر هر که داخل مکه می‌شد و طغیان بسیار کردند. پس خدا مسلط ساخت بر ایشان رُعاف<sup>۴۵</sup> و طاعون<sup>۴۶</sup> را و اکثر ایشان هلاک شدند. پس قبیله خزاعه جمعیت کرده، باقی مانده جرهم را از حرم بیرون کردند. ایشان به زمین «جهینه» رفتند و چون قرار گرفتند، سیلی آمده، همه را هلاک کرد. بعد از آن، خزاعه والیان کعبه بودند تا این‌که «قُصَیِّ بن کلاب»، پدر «عبدمناف»، جد رسول الله صلی الله علیه و آله، بر خزاعه غالب شد و خزاعه را بیرون کرد و کعبه را تصرف نمود و ولایت کعبه در اولاد او ماند تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله.<sup>۴۷</sup>



۴- زنی کعبه را بُخُور به عود می‌کرد و از آتش آن، شراره به جامه کعبه رسید و شعله‌ور گشته، شراره به سقف خانه سرایت نموده، سقف سوخت. پس سیلی عظیم نیز آمد و داخل حرم شد و قدری از دیوارهای خانه [را] خراب کرد. چون قریش اراده بنای خانه نمودند، شنیدند که یک کشتی از باد مخالف تباهی شد، چون به حوالی جدّه رسید شکست و آن کشتی از قیصر روم بود که از چوب و آهن و سنگ پر کرده، به مصاحبت با قوم نام، به جهت تعمیر کنیسه فرس، که سوخته بود می‌فرستاد. پس ولید بن مغیره مخزومی با چند نفر به جدّه رفته، از چوب آن کشتی به جهت کعبه خریدند. آنگاه ماری بزرگ از چاهی که خزانه کعبه بود برآمده، برگرد خانه حلقه زده، دهن خود را گشاد؛ به نحوی که اگر فیل به دم او می‌رسید فرو می‌کشید، و مردم بسیار خائف و لرزان شدند. ناگاه مرغی از آسمان آمده، او را برداشت و به هوا برد (و این مقدمات بعد از فوت عبدالمطلب بود و در آن وقت رسول خدا ﷺ بیست و پنج ساله بود و بعضی سی و پنج ساله گفته‌اند) و چون خواستند که باقی خانه را خراب نمایند که تمامی خانه را تعمیر سازند ترسیده، جرأت نکردند، تا آن‌که ولید بن مغیره جرأت نمود و کلنگ را برداشته، قدری را خراب کرد و مردم یک شب توقف نمودند تا ببینند که ولید سالم می‌ماند یا نه و چون سالم ماند، جرأت نموده و آن را خراب کردند تا به اساس ابراهیم علیه السلام رسانیدند و آن سنگی بود سبز، مشتمل بر چند وصله<sup>۴۸</sup> به هم چسبیده. پس شخصی سر کلنگ را میان دو وصله کرد که یکی را بیرون آورد، چون آن را حرکت داد، جمیع مکه به حرکت آمد. پس دست از آن برداشتند و اسباب آن را جمع کردند. آنگاه عابد بن عمران مخزومی گفت: ای معشر قریش، داخل عمارت کعبه نکنید از مال حرام و ربا و ظلم، بلکه از مال حلال صرف آن نمایید. پس [ساختن] اطراف خانه را به قریش قسمت نمود: ما بین رکن حجر تا رکن شامی را به بنی زهره و بنی عبدمناف داد و ما بین شامی تا مغربی را به بنی عبدالدار و بنی اسد بن عبدالعزی و بنی عدی بن کعب داد، و ما بین مغربی تا یمانی را به بنی مدحج و بنی سهم، و ما بین یمانی تا حجر را به بنی مخزوم داد. پس ابو حذیفه بن مغیره گفت: ای قوم، در خانه را از زمین بسیار بلند کنید تا کسی داخل آن نتواند شد مگر به نردبان؛ چرا که در این صورت کسی داخل آن نشود مگر کسی که موافق خواهش شما باشد و چون کسی را در آن بینید که مکروه شما باشد، او را به زیر اندازید تا آن‌که عبرت دیگران شود. پس قریش چنان کردند و چون عمارت به حد حجرالاسود رسید، در نصب حجر، میان قبایل نزاع عظیم به هم رسیده و کار به کارزار



انجامید، آخر الامر ابوامیه بن مغیره که از صنایدید<sup>۴۹</sup> قریش و بزرگان ایشان بود چنین گفت که از منازعه دست بردارند و منتظر باشند تا اول کسی که از باب الصفا داخل حرم محترم شد، میان ایشان حکم کند. همگی به آن راضی شدند. اتفاقاً اول کسی که از در داخل شد، رسول خدا ﷺ بود. پس همه متفق القول گفتند: محمد امین آمد و ما به حکم او راضی هستیم. چون حضرت بر نزاع آن‌ها واقف شد، فرمود که حجر الأسود را در بساطی گذاشتند و بزرگان اطراف او [آن] را برداشتند. حضرت با دست مبارک خود حَجَر را از بساط برداشته در موضعش گذاشت.<sup>۵۰</sup>

علامه حلی در تذکره ذکر نموده که در خانه مبارک، به زمین چسبیده و دو در داشت: مشرقی و مغربی؛ پس سیل آن را خراب کرد، قبل از بعثت حضرت رسول ﷺ به ده سال، و قریش آن را ساختند، بر این شکلی که حالا هست و کوتاهی نمود مال‌های حلال و هدایا و نذورات کعبه از آن که آن را بر اساس ابراهیم ﷺ بسازند. پس، از سمت حجر اسماعیل ﷺ بعضی از خانه را گم کردند و در رکن شامی را از اساس ابراهیم ﷺ به عقب برده داخل خانه ساختند و تنگ کردند عرض دیوار را از رکن حَجَر تا رکن شامی که پهلوی او است. پس باقی ماند از اساس خانه شبیه به رکن مرتفع و این همان است که «شاذروان» می‌گویند.

۵ - چون عبدالله بن زبیر بر بنی امیه خروج کرد و خلیفه آن وقت، عبدالملک بن مروان، حجاج را به دفع او تعیین کرد و ابن زبیر در مکه بود، پس حجاج به جنگ او رفته، او تاب مقاومت نیاورده، به حرم کعبه ملتجی<sup>۵۱</sup> شد. به امر حجاج، برابر کعبه منجیق گذاشته، آنقدر سنگ انداختند که خانه بر سر عبدالله خراب شد. پس عبدالله از خانه بیرون آمده، جنگ کرد تا کشته شد. حجاج سر او را به شام، نزد عبدالملک فرستاد و مدت محاربه او هفت ماه و خلافتش نه سال، عمرش هفتاد و سه سال و قتلش در ذی الحجه سنه هفتاد و سه هجری بود.<sup>۵۲</sup>

و چون کعبه خراب شد، چند روز در خرابی ماند و مردم هنوز از تعب جنگ نیاورده بودند، اهل مکه فرصت یافته بسیاری از خاک و اسباب آن را به جهت تبرک به خانه‌های خود بردند. پس حجاج خواست که او را بنا کند، ماری بیرون آمده مانع از بنا شد تا این که همه فرار نموده، حجاج را خبر دادند. پس حجاج بالای منبر رفته، گفت: از خدا می‌خواهم کسی را که از سر این بلا ما را آگاه سازد. پس مرد پیری از جای خود برخاسته، گفت: به این سر، علم نخواهد داشت مگر علی بن الحسین ﷺ. حجاج، کس فرستاده حضرت حاضر شد. پس خیر داد او را از منع خدا، آن حضرت فرمود: یا حجاج، به مردم امر کن هر که از بیت هر چه برده،

برگرداند. حجاج بدین منوال امر کرد. مردم تمام آنچه برده بودند، آوردند و به حضرت خبر دادند. فرمود بکنند، پس شروع به کندن نمودند، مار از ایشان غایب شد. کنند تا رسیدند به موضع قواعد<sup>۵۳</sup>، حضرت به جماعت فرمود: دور باشید. آن‌ها کنار ایستادند، حضرت علیه السلام رفت نزدیک قواعد و پوشانید قواعد را با لباس خود و گریه کرد و پوشانید قواعد را با دست مبارک خود با خاک و امر نمود که بنا گذارند. پس بنا را گذاشتند. زمانی که اطراف دیوار بلند شد، حضرت فرمود آن خاک‌های پراکنده را که مردم آورده بودند، به درون بیت ریختند. آن است که اندرون بیت بلند شده و با پله صعود می‌کند؛ چنانچه الحال هست و زمین خانه مقابل آستانه است،<sup>۵۴</sup> پس حضرت علیه السلام به دست خود، حجراً اسود را بر جایش گذاشت و قرار گرفت. بعد از آن، خانه را تمام کردند؛ به نحوی که حالا هست و این بنا در سنه هفتاد و چهار بود و بعد از آن، تا سنه هفتصد هجری تغییر نیافت.

### ی - حج انبیا و معصومین علیهم السلام

- ۱- از [امام] باقر علیه السلام پرسیدند: چون آدم علیه السلام حج کرد، با چه چیز سر او را تراشیدند؟ فرمود: جبرئیل یاقوتی از بهشت آورد، چون بر سر او مالید، موها از سرش ریخت.<sup>۵۵</sup>
- ۲- در حدیث معتبر منقول است که: احرام بست موسی علیه السلام از رمله مصر و بر سنگستان روحا گذشت با احرام و ناقه‌اش را می‌کشید با مهاری که از لیف خرما بود و تلبیه می‌گفت و کوه‌ها جواب او می‌گفتند.<sup>۵۶</sup>
- ۳- ... و انبیا و سلاطین مؤمنین هر سال هدی می‌کردند؛ از جمله سلیمان علیه السلام بود که آمد به مکه مکرمه و چند روز توقف فرمود در مکه و هر روز پنج هزار شتر نحر می‌کرد، سوای بقر و غنم و مردم را خبر داد که پیغمبری از عرب از این شهر مبعوث می‌شود که خاتم انبیا خواهد بود؛ «طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ وَيْلٌ لِمَنْ كَفَرَ بِهِ وَ جَحَدَهُ».<sup>۵۷</sup>
- ۴- ... و این شیوه مرضیه را تجدید و احیا فرمود، جناب مقدس خاتم‌الانبیاء علیه السلام، و هر قدر قبل از هجرت در مکه بود حج می‌کرد و چند مرتبه از مدینه حج نموده، که دفعه آخری را «حجّة الوداع» گویند و این هم اتفاق افتاده در سال دهم هجرت و اجمال این احوال آن است که:

نازل شد این آیه شریفه که در سوره حج است؛ می‌فرماید: ﴿وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾



يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ \* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...»؛<sup>۵۸</sup> «نداکن در میان مردم به حج و اعلام ده و بطلب ایشان را به سوی آن، تا بیایند به سوی تو، در حالتی که پیادگان باشند و سواران باشند بر هر شتر لاغری و آیند به سوی تو از هر درّه عمیقی یا از هر راه دوری. تا حاضر شوند منفعت‌های خود را برای دنیا و عقبا.»

پس امر فرمود آن حضرت ﷺ مؤذنان را که اعلام دهند، مردم را به آوازهای بلند به آن که رسول خدا ﷺ در این سال به حج می‌رود. پس مطلع شدند به حج رفتن آن حضرت، هرکه در مدینه حاضر بود و اطراف مدینه و اعراب بادیه و حضرت ﷺ نامه نوشت به سوی هرکه داخل اسلام شده بود که: رسول خدا ﷺ اراده حج دارد. پس هرکه طاقت دارد حاضر شود. پس احدی از مسلمین نماند که آن سال به حج نرود، تا آن که به همه ایشان تعلیم حج داد و مناسک را به ایشان بفهمانید تا این که سنت باشد به جهت ایشان تا آخر زمان.<sup>۵۹</sup>

در این سفر، حضرت ﷺ زن‌های خود را هم با خود برده بود و در مراجعت از این سفر، قضیه «غدیر خم» اتفاق افتاد که آنجا رسول الله ﷺ [حضرت] امیر ﷺ را به جای خود خلیفه و جانشین تعیین فرمود.

۵- بعضی از مشایخ اهل حدیث گفته‌اند که: شبی، در عالم رؤیا مردی از من سؤال کرد در پیاده رفتن [امام] حسن ﷺ به حج، و حال آن که کشیده می‌شد در معیت آن حضرت ﷺ محمل‌ها، که سیرش چیست؟ با وجود این که در این عمل، به حسب ظاهر، تلف کردن مال بدون منفعت به نظر می‌آید و این اسراف است و حرام! پس جواب دادم در عالم رؤیا به آن، که: در این فعل مقدس حضرت ﷺ حکمت‌های زیاد و بسیاری هست:

اول این که: پیاده رفتن آن حضرت ﷺ از باب کم کردن نفقه راه حج نبوده و به این صورت گمان کرده نشود در حق آن جناب.

دوم، بیان جایز بودن این کار و بیان استحسان<sup>۶۰</sup> که: به امکان استطاعت از رکوب، پیاده رفتن فضیلت تمام دارد.

سیم، انفاق مال خود و صرف آن در راه خدا. چهارم، مقابله و عوض نمودن آن حضرت ﷺ بر زحمتهای آن حیوان‌ها که در عرفات می‌باشد؛ چنانکه روایت شده.

پنجم، احتمال احتیاج بر محامل در صورت عجز از پیاده رفتن.

حج‌کننده وقتی که تدارک خود را دید، برنمی‌دارد چیزی و نمی‌گذارد الا این‌که عطا می‌کند خداوند عالم به هریک از آن‌ها ده حسنه و محو می‌کند از آن، ده سیئه و بلند می‌کند از برای او

ده درجه

ششم، تطیب خاطر و اطمینان نفس و خاطر جمعی از وجود محامل که مشقت شدید در پیادگی حاصل نشود (و این مطلبی است مُجَرَّب؛ چنانکه [حضرت] امیرالمؤمنین می‌فرماید: هرکه خاطر جمعی داشته باشد به آبی، تشنگی بر او غالب و موذی نشود).

هفتم، سوار شدن در وقت مراجعت.

هشتم، سوار کردن آن‌هایی که از پیادگی عاجز شده باشند، از فقرای حجاج و ضعفای آن.

نهم، احتمال قطع طریق<sup>۶۱</sup> و احتیاج به رکوب و مدافعه با آن‌ها.

دهم، حضور این اسباب و رَوَاحِل<sup>۶۲</sup> در مکه و مشاعر به جهت تبرک نمودن آن‌ها.

یازدهم، اظهار جلالت و نسب و شرافت خود و رفع اتهام از السنه مردم و در این، حکمت‌های بسیار است.

دوازدهم، ظاهر نمودن وفور نعمت‌های الهی بر آن جناب: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾<sup>۶۳</sup>.

۶- جناب امام حسین علیه السلام حج کرده بیست [و] پنج مرتبه پیاده؛ با آن‌که اسبان و شتران خوب، غلامان و خادمان می‌کشیدند سوار نمی‌شد،<sup>۶۴</sup> مثل برادرش [امام] حسن مجتبی علیه السلام. در یکی از سفرهای حج آن جناب علیه السلام، پاهای مبارکش ورم نموده، آماس کرد. یکی از موالیانش گفت: کاش سوار شوی که آماس قدم مبارکت ساکن شود. فرمود: هرگز سوار نمی‌شوم، لکن چون نزدیکی این منزل می‌رسیم، مردی سیاه‌رنگ پیش روی تو می‌آید و روغن با او خواهد شد، او [آن] را از وی بخر و [در] قیمت مضایقه مکن (یعنی به هر قیمت بفروشد بگیر). گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، پیش ما منزلی است که کسی در آن باشد؟ فرمود: بلی هست. آن مرد پیش از رسیدن به آن منزل پیدا خواهد شد. چون یک‌میل<sup>۶۵</sup> راه رفتند، آن مرد سیه‌چهره پیدا شد. حضرت علیه السلام به غلام خود فرمود: این است همان مرد. برو روغن را بخر. چون غلام نزد آن مرد سیاه آمد و روغن خواست. گفت: به جهت که





می‌خواهی؟ گفت: برای امام حسین علیه السلام. آن مرد روغن را داده، خودش متوجه خدمت آن حضرت علیه السلام شد و عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله، من از دوستان تو هستم و این روغن را از شما قیمت نمی‌گیرم ولیکن استدعا دارم که دعا نمایی خدا من را پسری بی‌عیب کرامت فرماید و محبّ شما اهل بیت رسالت باشد. بدرستی که من زن خود را در حالتی گذاشتم که وجع طلق <sup>۶۶</sup> او را گرفته بود. حضرت علیه السلام فرمود: برگرد به منزل خود که خدا پسری بی‌عیب و نقصان به تو کرامت فرمود. پس آن مرد برگشت، دید که زنش پسری زاییده که اعضای او درست و بی‌عیب است. باز خدمت آن جناب علیه السلام آمد [و] دعای خیری به آن حضرت علیه السلام کرد. پس حضرت علیه السلام روغن را به قدم‌های مبارک مالید، در ساعت ورمش زایل شد <sup>۶۷</sup> (و عین این حکایت را در خصوص امام حسن علیه السلام نیز نوشته‌اند، لیکن صدور این قضیه بی‌زیادتی و نقصان از دو بزرگوار بسیار بعید است. ظاهراً از معجزات امام حسین علیه السلام بوده باشد. تصحیف و اختلاف از نَسَاح بوده به جهت شباهت اسم‌های ایشان در کتابت). <sup>۶۸</sup>

۷- شقیق بلخی گوید: در سال یک‌صد و چهل و نه، اراده کعبه داشتم، چون به قادیسیه رسیدم، جوانی خوش‌رو، گندم‌گون و ضعیف اندام دیدم که شمله‌ای <sup>۶۹</sup> پوشیده و نعلین در پا و از اهل قافله کناره کرده، می‌رود. با خود گفتم: البتّه این جوان [از] صوفیه است و می‌خواهد با قافله همراه شود و وبال ایشان باشد، بروم و او را ملامتی و سرزنشی کنم، شاید که پشیمان شود. چون نزد وی رسیدم، نگاهی به من کرده، گفت: «یا شَقِيقُ: ... اِجْتَبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِتْمٌ...» <sup>۷۰</sup> «نشنیده‌ای که خدا فرمود: گمان‌ها به مردم نکنید که بعضی گمان‌ها گناه است!؟» پس، از نظر من غایب شد. با خود گفتم که نام من را گفت و بر آنچه از خاطر من گذشته بود اشاره نمود. پس، البتّه یکی از صلّحا خواهد بود. هرچند از عقبش دویدم، اثری از وی ندیدم و در منزل دیگرش دیدم که به نماز مشغول بوده، اشک از چشم می‌ریخت [و] به خشوع و خضوع تمام نماز می‌کرد. گفتم، بروم و از او حلیت خواهم، صبر کردم تا فارغ شد. پیش از آن‌که حرف زنم، گفت: یا شقیق، حق تعالی فرموده: «وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا...» <sup>۷۱</sup> پس برخاسته، راهی شد و مرا آنجا گذاشت. با خود گفتم: بلی، یکی از ابدال خواهد شد که دوباره از مافی الضمیر من خبر داد. چون به منزل دیگر رسیدم، دیدمش بر کنار چاهی ایستاده و رکوه <sup>۷۲</sup> یعنی مَطْهَره <sup>۷۳</sup> در دست دارد و می‌خواهد از چاه آب بکشد که به یکباره رکوه از دستش به چاه افتاد و مرا نگاه بر او بود، دیدم که نگاه بر

آسمان کرده، گفت:

أَنْتَ رَبِّي إِذَا ظَمِنْتَ إِلَى الْمَاءِ وَ قَسْوَتِي إِذَا أَرَدْتَ الطَّعَامَا

«تویی سیرابی من، هر گاه تشنه شوم و تویی سیری طعام، آنگاه که گرسنه شوم.»

«اللَّهُمَّ سَيِّدِي مَا لِي غَيْرَهَا فَلَا تَعْدَمْنِيهَا»؛ «بار الها غیر از این ندارم، چنان مکن که گم شود.» پس دیدم که آب چاه جوشیده، بلند شد، تا به حدی که او دست دراز کرده، رکوه را برداشت و پر آب کرد و وضو ساخت و چهار رکعت نماز خواند و چون فارغ شد، از آن ریگی که در آن صحرا بود مُشتی در آن رکوه کرد و حرکت داد و از آن خورد. پیش رفته، سلام کردم، چون جواب داد، گفتم: از این نعمتی که خدای تعالی به تو عطا فرموده، من را هم بچشان و از سُور<sup>۷۴</sup> خود تشنگی مرا بنشان. فرمود که: نعمت الهی همیشه ظاهر و باطن مرا فرو گرفته و انعام او دائمی است. باید که تو اخلاص و اعتقاد خود را به خدای خود درست و راست کنی و رکوه را به من داد. چون خوردم، دیدم شکر و سویقی<sup>۷۵</sup> است که هرگز شربتی و طعامی به آن لذت در مدت عمر نخورده بودم و به آن خوشبویی هیچ بوی خوش به مشام من نرسیده بود. پس سیر و سیراب گشتم و تا مدت‌ها مرا احتیاج به نان و آب نشد و تا مکه رسیدم دیگر او را ندیدم. [وقت] صبحی دیدم که [همان شخص] طواف به جا آورده، از مسجد بیرون رفت. عقب وی رفتم، دیدم خدم و حشم و موالی و احباب<sup>۷۶</sup> گرد او را گرفته‌اند [و] از هر طرف مردم به پابوسی اش میل می‌کنند و به سلامش تقرب می‌جویند و به زیارتش اقدام می‌نمایند. از کسی پرسیدم که این کیست؟ گفت: نمی‌دانی؟! این موسی بن جعفر رضی الله عنه است. گفتم: آن‌طور عجایی البته باید از این قسم سیدی باشد.<sup>۷۷</sup>

۸-... علی بن ابراهیم بن مهزیار، که از اجله<sup>۷۸</sup> است، می‌فرماید که: بیست سال به حج رفتم و ضمناً رجای زیارت حجة الله صلی الله علیه و آله را داشتم ولی میسر نمی‌شد. شبی در خواب صدایی شنیدم که [گفت]: یابن مهزیار، امسال به حج بیا که به مقصود می‌رسی! از این خواب خوشحال شده، با رفیقی چند عازم مکه شدم و تا مکه در هر مکان متفحص شدم، اثری ظاهر نشد، تا آن‌که شبی در مسجد الحرام خلوت نموده، مشغول عبادت بودم، ناگاه جوانی ملیح در طواف دیدم که دو بُردِ یمانی پوشیده. چون نزدیک او رسیدم، گفت: از کدام دیاری؟ گفتم: از اهوازم. گفت: ابن الخصیب را می‌شناسی؟ گفتم: وفات نموده. به رحمت او را یاد کرد. پس فرمود: علی بن



مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من همانم! فرمود: خوش آمدی یا ابوالحسن. چه کردی آن علامت را که میان تو و عسکری علیه السلام بود؟ گفتم: با من است فرمود: بیرون آور. پس بیرون آوردم انگشتری نیکویی را که در او نقش بود «محمد و علی» (و به روایت دیگر: «یا الله یا محمد یا علی»، چون نظرش بر آن افتاد، به غایت گریه کرده، فرمود: خدا رحمت کند تو را یا ابابا محمد، به تحقیق که تو امام عادل بودی. ابن الأئمه و ابوالامام. پس فرمود: بعد از حج چه مطلب داری؟ گفتم که: حجة الله [را] طلب می‌نمایم. فرمود: به مطلب خود رسیده‌ای. او مرا به سوی تو فرستاد. برو در منزل خود مهیای سفر باش و این مطلب را مخفی دار، چون ثلث شب شود بیا به سوی شعب بنی عامر که به مطلب خود خواهی رسید.

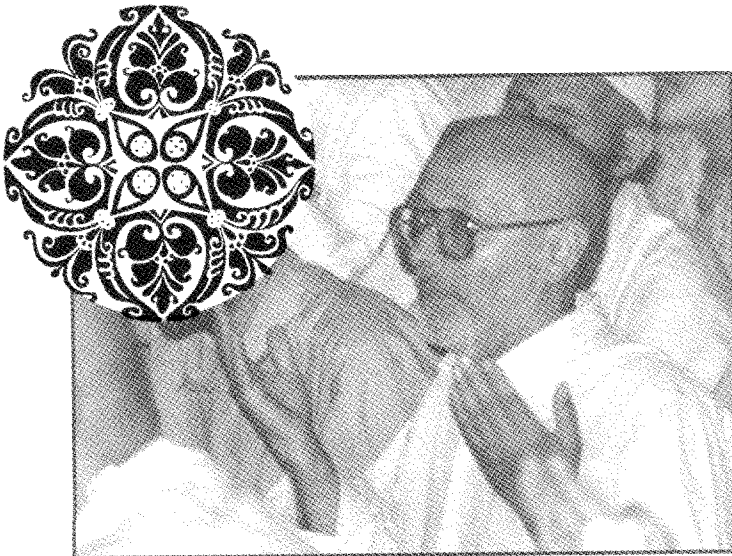
[علی بن مهزیار] می‌گوید: من به فرموده او عمل کرده، آن جوان را در شعب دیدم. فرمود: بیا، خوش آمدی. پس با او مشغول رفتن شدم. از منا و عرفات گذشتیم تا این که صبح طالع شد. نماز صبح را خوانده، سوار شدیم [و] تا بالای عقبه رفتیم. گفت: نظر کن که چه می‌بینی؟ نظر کرده خیمه سبزی دیدم که در اطرافش گیاه بسیار داشت و نور از آن خیمه به آسمان تُتق می‌کشید،<sup>۷۹</sup> چون از عقبه بیرون رفتم، فرمود که پیاده شو. چون پیاده شدم، فرمود: دست از مهار شتر بردار؛ گفتم: به که سپارم؟ گفت: این حرم است. داخل این نمی‌شود مگر ولی خدا. چون نزد خیمه رسیدیم. گفت: در اینجا باش تا اذن تحصیل کنم. بعد از مدتی آمده، گفت: مأذونی. چون داخل خیمه شدم، دیدم آن حضرت علیه السلام نشسته روی نمدی و بر بالشی تکیه فرموده، سلام کردم. جواب فرمود. دیدم که نور از پیشانی مبارکش ساطع است؛ مانند ستاره درخشان. پس احوال محبتان را یک یک پرسیدند. من ظلم بنی عباس را که در باره ایشان دارند عرض کردم. فرمود: روزی خواهد شد که شما مالک آن‌ها خواهید بود و ایشان در دست شما ذلیل خواهند بود.

پس چند روز خدمت آن حضرت مانده، مسائل مشکله از آن جناب سؤال می‌کردم و مشمول مرحام علی‌ه‌اش<sup>۸۰</sup> می‌گشتم. آنگاه مرا مرخص فرمود که به اهل خود معاودت نمایم؛ وقت وداع، زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم. خدمت آن حضرت بردم، التماس زیاد نمودم که قبول فرماید. تبسم نموده، فرمود که: استعانت بجو با این پول‌ها در برگشتن به سوی وطن خود که راه دور در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود.<sup>۸۱</sup>

### ک- وظایف حج گزار

اول آن‌که، نیت خود را از برای خدا خالص کند؛ به نحوی که شائبه هیچ غرضی از اغراض دنیویّه در آن نباشد. پس نهایت احتیاط کند که مبدا در خفایای دل او نیت دیگر باشد؛ از ریا و یا احتراز از مذمت مردم به سبب نرفتن حج و یا قصد تجارت و شغل دیگر. چه، همه اینها عمل را از قربت و اخلاص خالی می‌کند و مانع از مراتب ثواب موعود می‌گردد و چه احمق کسی است آن‌که متحمل این قدر زحمات شده، به جهت خیالات فاسده خود بجز خسران فایده‌ای و ثمری نبرد.

دوم آن‌که، از گناهایی که کرده، توبه خالص کند و از حقّ الناس خود را بری و الذمه سازد و چنان تصور کند که از این سفر بر نخواهد گشت و وصیت خود را مضبوط سازد و آماده سفر آخرت شود؛ چه، غرض اصلی این سفر نیز از جمله تدارک خانه آخرت است و تمام محبت دنیا و اهل و عیال را از دل بیرون کند.



سوم، باید علی‌الدوام در فکر و خیالات نفقه و تعلّم مسائل حج باشد؛ جهت این‌که حج عملی است قلیل الابتلا و عبادتی است که همیشگی به فعل نمی‌آید که تا مسائل آن مثل مسائل



عباداتِ دیگر (چون نماز و روزه) در نظر باشد؛ نه این که اوقات خود را به تماشا و سیاحت صرف نموده و از مذاکرهٔ لوازم حج غافل شده، عنداللزوم حیران و سرگردان مانده، عمل خود را ناقص کرده و زحماتش را وزر و وبالِ خود گرداند و کورکورانه داخل مکه شده و همان‌طور خارج بشود، مثل آن حاجی بیچاره که بعد از مراجعت از مکه از او پرسیدند که حجرالأسود را دیدی؟ گفت: بلی، در مکه دیدم، دکان بقالی داشت و به او بیع و شری هم کردیم! گفتند: جناب حاجی، حجرالأسود سنگی است سیاه! گفت: بلکه بعد از من در معامله‌اش خیانت کرده، کم فروخته، خدا او را مبدل به سنگ فرموده! پس این کسی است که اصلاً اعتنا به مسائل و لوازم حج ننموده و نتیجه‌اش این بود که معلوم شد.

چهارم، ملاحظه نکند سنگ و گل بودن خانهٔ خدا را، بلکه متذکر باشد شأن و عظمت و بلندی رتبهٔ او را که خلاق عالم زائران را زائر خود قرار داده و به منزلهٔ این است کأنه، العیاذبالله، بلاواسطه و بلاحجاب، با حضرت کبریایی به مقام مکالمه آمده، نه این که مثل آن حاجی بیچاره، که بعد از معاودت از او سؤال می‌کنند که به کجا رفتی و آمدی؟ جواب گفت که: یک سال زحمت بیهوده کشیدیم، به مکه رفتیم، خدا که در خانه‌اش بسته بود و هرچه داشتیم عربهای برهنهٔ بیابانی از ما گرفتند، برگشتیم!

پنجم، دل خود را فارغ سازد از هر چیزی که در راه یا در مقصد دل او را مشغول سازد و احوال را منقلب و خاطرش را پریشان کند، که بالاخره موجب ارتکاب معاصی و هلاک دنیا و آخرت او باشد.

ششم، سعی کند که توشهٔ سفر و خرجی راه او از ممر حلال باشد و اموال مردم را [از اموال خود] برداشته، بدون ملاحظهٔ حلال و حرام نرود، جهت این که: اولاً خداوند عالم اعمال حسنه را از اهل تقوا قبول می‌کند و در ثانی اگر هم خیال داشته باشد که بعد از برگشتن ادا بکند، باز خلاف کرده، به دو جهت:

اول آن که، ادای حقِّ النَّاسِ مقدّم است بر سایر واجبات، به حسب امکان و ثانیاً به حیات خود اعتبار نکند، بلکه رفت و برگشت؛ چنانکه یک نفر از اراده کنندگان حج به کسی مبلغی قرض داشت و ادا نکرده، ارادهٔ سفر می‌نمود، مرد طلبکار آمده مطالبهٔ حقِّ خود نمود و گفت: تا حقِّ من را نداده‌ای راضی نیستم به رفتن تو. [و] گفت: بلکه رفتی و برگشتی. حاجی گفت:

وقتی که من مردم، بگذار از تو هم مبلغی رفته باشد!

خر عیسی گرش به مگه برند چون بیاید هنوز خر باشد

هفتم آن که، به مخارج راه وسعت دهد و با طیب نفس و گشاده رویی بذل و انفاق نماید، بخل و تذبذب از خود دور کند، به جهت آن که هر چه در آن راه صرف کند انفاق فی سبیل الله است؛ مقصود این است که: نه این که لوازم اطعمه و اشربه خود را رنگین کرده شکم پرستی نماید بلکه غرض آن است که از فقرا و مساکین و عاجزین و واماندگان حجاج دستگیری و اعانت نماید.

فی الحدیث، رسول خدا ﷺ فرموده: «الْحَجُّ الْمَبْرُورِ لَيْسَ لَهُ أَجْرٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»، یعنی: «نیست برای حج، اجر و مزد مگر بهشت». عرض کردند: یا رسول الله، چند چیز است بر حج؟ فرمود: «طِيبُ الْكَلَامِ وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ»، یعنی: «در آن راه، نیکو و پاکیزه کردن کلام و احتراز از لغو و بیهوده گویی و اطعام نمودن بر مستحقین».<sup>۸۲</sup>

چه خوشبخت و مرد سعید است آن مردی که مال او در راه خیر مصرف شود مطلقاً؛ چه خود به حج رفته باشد یا نه، چنانکه نوشته اند که علی بن یقظین، وزیر هارون، ممکنش نبود که خودش به مگه رود و در سوق هدی کند، بعضی سالها دیده شد که سیصد نفر و در بعضی از سنوات پانصد و پنجاه نفر از جانب خود نایب گرفته و به مگه می فرستاد؛ اقل آنها را هفتصد دینار و اکثر آنها را ده هزار دینار اجرت داده و در روایتی به نظر رسیده که مقصودش ایصال آن اموال بود به مستحقش و استنباه حج<sup>۸۳</sup> را وسیله این معنی کرده بود.<sup>۸۴</sup>

هشتم آن که، در این سفر هر قدر زحمت بدنی و مشقت جانی و صدمات مالی وارد شده باشد، باید مرد حاج متحمل شده و به مقام انزجار آمده، بعضی کلمات نگوید که باعث الخطا<sup>۸۵</sup> ژتیت<sup>۸۶</sup> و نقصان اجر باشد، بلکه صبر نموده بر خود گوارا بداند که خداوند احدیت از عوض دادن عاجز نیست؛ خواه در دنیا و خواه در آخرت، چنانکه مروی است که یکی از اکابر<sup>۸۷</sup> تجار گوید که: سالی عزم خانه کعبه نمودم و همیانی که هزار دینار طلا و جواهر در آن بود به میان بسته بودم، در منزلی از منازل به جهت قضای حاجت نشستم و همیان از میان گشاده شده می افتد. وقتی ملتفت شدم که مقداری راه رفته بودم و مراجعت ممکن نبود. تن به قضای الهی دادم و شکر کردم که یقین باعث قبول حج من خواهد شد. چون به ولایت خود





برگشتم، روزگار بنا به عادت خود بی‌وفایی کرد و همه اموال از دستم رفت و عزّت به ذلّت مبدّل گردید. از خجالت مردم و شماتت ایشان جلای وطن نمود، اهل بیت خود را برداشته، رفتیم تا به دهی رسیدیم و در کاروانسرای منزل کردیم. شب تاریک بود و باران سخت می‌بارید، عیال من هم حامله بود، از قضا آنجا وضع حمل نمود. به من گفت: ای مرد، برو چیزی طلب کن که قوت من باشد وگرنه جانم در تلف است! من در آن شب تاریک، افتان و خیزان به دکان بقالی رسیدم، از مال دنیا یک دانگ و نیم نقره داشتم. بسیار زاری کردم تا بقال در دکان را گشود و به آن نقره قدری دوشاب و روغن زیتون گرفتم، چون نزدیک کاروانسرای رسیدم، پایم لغزیده افتادم [و] آنچه در دست من بود ریخت و ظرف هم بشکست! از غایت اندوه و غم، به تضرّع و زاری درآمدم و خدا را شکر می‌کردم و اشکم می‌ریخت. در آن نزدیکی سرایی بود عالی، مردی از دریچه سر بیرون کرد و از احوال من پرسید، قصّه خود را به آن [مرد] گفتم. گفت: این همه گریه و زاری برای یک دانگ و نیم نقره است؟! محنت من از این شماتت<sup>۸۸</sup> بیشتر شد لکن صبر کردم. گفتم: ای مرد، خدا داناست که مال دنیا پیش من قریبی نداشت، اما آن‌که خود و زن و فرزند از گرسنگی خواهیم مرد وگرنه به خدا قسم در سفر حج همیانی زر و جواهر چند از من فوت شد و اصلاً خاطر من مشوّش نگردید. از خدا بترس و من را سرزنش مکن تا به چنین بلا مبتلا نشوی! چون آن مرد این سخن را شنید، گفت: چگونه همیانی بود که از تو فوت شده؟ من دیگر باره به گریه درآمدم که: در چنین حالی من را سخریّه<sup>۸۹</sup> و استهزا می‌کند. چه فایده از بیان کردن همیان و حال آن‌که چند سال از [فقدان] آن گذشته؟! پس روان شدم. مرد من را آواز داد. ایستادم. گفت: باید من را از شرح همیان مطلع سازی و الا از دست من خلاص نمی‌شوی! پس، بجز بیان، چاره‌ای نیافته، کما یبغی<sup>۹۰</sup> احوالات را نقل کردم. گفت: ای درویش، غم مخور و من را به سرای خود درآورد و کس به طلب اهل و عیال من فرستاد و به حرم خانه خود برد و لباس نو به من پوشانید و گفت: چند روز در اینجا باش تا زنت رو به صحّت شود. پس من ده روز آنجا ماندم و ما را محبت زیاد می‌کرد. پس بعد از آن گفت: چه کار توانی کرد؟ گفتم: تاجر بودم و در عمل تجارت و معامله بصیرتی دارم. گفت: تو را سرمایه دهم تا به شراکت من تجارت کنی. قبول کردم. دویست دینار به من داده، مشغول تجارت شدم. بعد از مدّتی آنچه حاصل شده بود آورده پیش او نهادم. چون حال من بر او معلوم شد. در خانه رفته همیانی آورده پیش من

گذاشت. چون نیک نگاه کردم دیدم همان همیان من است که از من گم شده بود. از غایت شادی نتوانستم چه کنم. گفتم: مگر تو فرشته‌ای؟ گفت: نه، من مال تو را پیدا کرده بودم و چند سال است به رنج تمام آن را نگاه داشتم. در شب اول خواستم بدهم. ترسیدم که از شادی هلاک شوی! پس او را دعای خیر نموده، به دولت رسیدم.

نهم آن‌که، [در وقت سفر] خوش خُلق و گشاده‌رو و شیرین کلام باشد و مدارا و رفتار را با اهل قافله و رفقا و جَمَال<sup>۹۱</sup> و سایرین پیشه خود قرار دهد و به هر چیز مختصری به مقام ایرادگیری و مؤاخذه نیاید و متحمل زحمات رفقا باشد؛ از هر جهت چابکی کرده، کار خود را پیش ببرد و کُلّ دیگران نباشد و از لغو گفتن و خروج از طاعت و جدال و خصومت پرهیز کرده، خود را نگاه دارد؛ چنانکه [خداوند] در کلام مجیدی می‌فرماید: ﴿فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾<sup>۹۲</sup> و تمامی این صفات مذمومه، منافی است و ضدّ است با غرض شارع از حج، و مشغول‌کننده است انسان را از اعمال خیر.

دهم آن‌که، ژولیده و متواضع و مُنکسر باشد و خود را در راه زینت ندهد و میل به اسبابی که باعث فخر و خودنمایی است ننماید و اگر تواند پیاده رود؛ خصوصاً در مشاعر معظمّه؛ یعنی از مکه به منا و مشعر و عرفات، به شرط آن‌که مقصود او از پیاده رفتن صرفه اخراجات<sup>۹۳</sup> نباشد، بلکه غرضش زحمت و مشقّت در راه خدا باشد و اگر مقصود صرفه‌ای باشد و وسعت هم داشته باشد. سواری بهتر است و همچنین از برای کسی که پیاده‌روی باعث ضعف از عبادت و دعا شود سواری بهتر است.

یازدهم آن‌که، هر روز بر فقرا اطعام کرده و تصدّق نماید<sup>۹۴</sup> که باعث رفع بلیّه و زیادی عمر و قبول عمل و محفوظ بودن جان و مالش باشد.

تبصره: از عبدالله مبارك منقول است که گوید: سالی به حج می‌رفتم، از قافله عقب ماندم، در بین راه زنی را دیدم تنها در صحرا نشسته، می‌گوید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ...﴾،<sup>۹۵</sup> عبدالله گوید: همین‌که این را شنیدم، نزد وی رفته، پرسیدم: کیستی؟ این آیه را خواند: ﴿وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾،<sup>۹۶</sup> سلامش کردم، گفت: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾،<sup>۹۷</sup> پرسیدم تو جنی یا انس؟ گفت: ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي السَّبْرِ وَ الْبَحْرِ﴾،<sup>۹۸</sup> گفتم: از کجا می‌آیی؟ گفت: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ﴾،<sup>۹۹</sup> گفتم: به کجا می‌روی؟ گفت: ﴿أَمْ أَمِنتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى﴾،<sup>۱۰۰</sup> گفتم: سؤال من آن است که از



کدام شهر می آیی؟ گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»،<sup>۱۰۱</sup> گفتیم: به کجا می روی؟ گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»،<sup>۱۰۲</sup> گفتیم: پس تنها در این صحرا چه کار می کنی؟ گفت: «مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ»،<sup>۱۰۳</sup> گفتیم: چند روز است در این صحرا هستی؟ گفت: «ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا»،<sup>۱۰۴</sup> گفتیم: پس مونس تو که شده؟ گفت: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»،<sup>۱۰۵</sup> گفتیم: پس در این چند روز، طعام چه خوردی؟ گفت: «هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي»،<sup>۱۰۶</sup> گفتیم: با چه چیز وضو گرفته ای، اینجا که آب نیست؟! گفت: «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»،<sup>۱۰۷</sup> گفتیم: نزد من طعام هست، میل داری بدهم؟ گفت: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»،<sup>۱۰۸</sup> گفتیم: ماه رمضان که نیست، چه روزه است که گرفته ای؟ گفت: «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»،<sup>۱۰۹</sup> گفتیم: روزه واجبی که نیست، افطار عیب ندارد. گفت: «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»،<sup>۱۱۰</sup> گفتیم: مثل سایر مردم چرا تکلم نمی کنی؟ گفت: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»،<sup>۱۱۱</sup> گفتیم: از کدام قبیله ای و از کدام طایفه هستی؟ گفت: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»،<sup>۱۱۲</sup> گفتیم: خطا کردم. من را حلال کن. گفت: «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ»،<sup>۱۱۳</sup> پس دیدم به آرامی می رود. گفتیم: شتاب کن در رفتن! گفت: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا الْوُسْعَهَا»،<sup>۱۱۴</sup> گفتیم: می خواهی تو را به شتر خود سوار کنم [او] به آن قافله رسانم؟ گفت: «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»،<sup>۱۱۵</sup> گفتیم: بیا ردیف من باش. گفت: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»،<sup>۱۱۶</sup> پس، از شتر پایین آمده، شتر را خوابانیده [او را] تکلیف کردم به سوار شدن. گفت: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ

أَبْصَارِهِمْ<sup>۱۱۷</sup>. پس چشم خود را پوشیدم، خواست سوار شود شتر نفرت کرده لباس او را به  
 دهنش خایید. گفت: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»<sup>۱۱۸</sup>. گفتم: صبر کن تا  
 شتر را ببندم. گفت: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»<sup>۱۱۹</sup>. پس شتر را بستم برای او؛ سوار شده، گفت:  
 «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»<sup>۱۲۰</sup>. پس از زمام شتر گرفته شروع به راه  
 رفتن نمودم و در اثنای راه سؤال کردم که اسمت چیست؟ گفت: «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً  
 مَرْضِيَّةً»<sup>۱۲۱</sup>. گفتم: من را به برادری قبول کن! گفت: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۱۲۲</sup>. پس، عبدالله  
 می گوید که سعی می کردم و صیحه می کشیدم که خود را به قافله رسانم. گفت: «وَاقْصِدْ فِي  
 مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»<sup>۱۲۳</sup>. پس من به آرامی رفته و به آهستگی شعر می خواندم.  
 گفت: «فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»<sup>۱۲۴</sup>. گفتم: «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...»<sup>۱۲۵</sup>. گفتم: «وَمَا  
 يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»<sup>۱۲۶</sup>. پس من این را شنیده، گفتم: ای سیده، بگو که شوهر داری یا نه؟  
 گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبُدَّ لَكُمْ تَسْوُؤُكُمْ»<sup>۱۲۷</sup>. گفتم: پندی ده من  
 را. گفت: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»<sup>۱۲۸</sup>. در اثنای راه پشته ای دیده،  
 گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ»<sup>۱۲۹</sup>. ناگاه از دور قافله ای نمایان شد. سؤال کردم  
 که در این قافله چه داری؟ گفت: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»<sup>۱۳۰</sup>. سؤال کردم که پیشه  
 و حرفه اولاد تو چیست؟ گفت: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»<sup>۱۳۱</sup>. دانستم که ایشان دلیل  
 حاجند<sup>۱۳۲</sup> گفتم: اسم پسرهایت چیست؟ گفت: «وَآتَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا»<sup>۱۳۳</sup> «وَكَلَّمَ اللَّهُ  
 مُوسَىٰ تَكْلِيمًا»<sup>۱۳۴</sup> «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»<sup>۱۳۵</sup>. پس میان قافله صدا زد: یا ابراهیم،  
 یا موسی، یا یحیی. ناگاه سه جوان خوش سیما دیدم که به طرف ما آمدند. شناختم که پسرهای  
 او هستند. پس مادر خودشان را به منزل بردند. پس زن گفت: «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ  
 إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ»<sup>۱۳۶</sup>. پس یکی از ایشان رفته، طعامی  
 گرفته، حاضر ساخت. زن گفت: «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ»<sup>۱۳۷</sup>.  
 پس طعام را خوردیم. زن به فرزندان خود رو کرده، گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ  
 اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»<sup>۱۳۸</sup>. فهمیدم که می خواهد به من اجرت بدهد. پس بعضی چیزها و  
 رخت و خرما آوردند و به من تعارف کردند. زن گفت: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۱۳۹</sup>.  
 یعنی: کم است بیشتر از آن زحمت کشیده ای. پس او را وداع کرده، گفتم: مرا پندی ده، گفت:  
 «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»<sup>۱۴۰</sup>. پس، از یکی از آن جوانان پرسیدم که این



زن کیست که تمامی جواب حرف‌های من را به آیه قرآن داد؟ گفتند: این، مادر ما، فُصّه، کنیز فاطمه زهرا - سلام‌الله علیها - است که سال‌های سال و مدّت مدید است بغیر از آیه قرآن به چیزی تکلم نکرده. <sup>۱۴۱</sup>

## ل - فقه الحج

۱ - مروی است که سالی، جماعتی از صحابه برای حج به مکه آمده [بودند، فردی] از یکی از اصحاب پرسید که: من در احرام بودم. در بین راه رسیدم به موضعی که شتر مرغ تخم گذاشته بود. نفهمیدم که معصیت است. از روی جهل آنها را پخته، خوردم. چه چیز باید کفّاره بدهم که پاک شوم و مُعاقب <sup>۱۴۲</sup> نباشم؟ آن شخص گفت: حکم این عمل در نظر نیست. بنشین شاید از اصحاب پیغمبر ﷺ کسی پیدا شود، از او پرسیم. در این اثنا [حضرت] امیر ﷺ پیدا شد و [امام] حسین ﷺ عقب سر آن حضرت بود. گفت: یا اعرابی، این است علی بن ابی طالب ﷺ، از او پرس. اعرابی برخاسته از آن جناب سؤال کرد. حضرت اشاره نمود به سوی امام حسین ﷺ [و] فرمود: «سَلْ هَذَا الْغُلَامَ»: از این پسر پرس. اعرابی گفت: از هر کدام می‌پرسم به دیگری حواله می‌کند. این طفل جواب مسأله من را چه می‌داند؟! پس مخلوقات گفتند: «وَيَحَاكَ! هَذَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»: این فرزند پیغمبر ﷺ است. پرس، جواب خواهی شنید. پس قصّه خود را عرض کرد. امام حسین ﷺ فرمود که: شتر داری؟ گفت: بلی، دارم. فرمود: به عدد تخم‌ها، شتر ماده از شتر نر بکش، هرچه بچه آورد هدی <sup>۱۴۳</sup> خانه کعبه قرار بده. خلیفه ثانی، عمر هم حاضر بود، گفت: یا امام حسین ﷺ: «الْتَوَقُّ يُزْلِقُنَ» فقال ﷺ: «إِنَّ الْبَيْضَ يَمْرُقُنَ» یعنی: یا حسین ﷺ، شتر همه‌اش نمی‌گیرد و حامله نمی‌شود. حسین ﷺ گفت: تخم‌ها [نیز] همه جوجه نمی‌شود. بسا باشد که تخم می‌شکند و یا آن‌که فاسد می‌گردد. خلیفه گفت: درست فرمودی. امیر ﷺ برخاست، حسین ﷺ را در آغوش کرده و بوسید. فرمود: «دُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، <sup>۱۴۴</sup> حقا که تو پسر پیغمبری و علم را ارث می‌بری. <sup>۱۴۵</sup> (و این‌که امیر ﷺ به اعرابی فرمود از حسین ﷺ پرس، می‌خواست مقام علم او را به مردم ظاهر فرماید و الا خودش می‌فرمود).

۲ - از میان علمای عصر، یحیی بن اُکثم را که در آن وقت قاضی بغداد بود و سرآمد فضلائی عصر و در علم فقه و حدیث از همه مقدم و اعتبارش از سایر علما بیشتر بود، انتخاب

نمودند و با او قرار کردند که به آن امر اقدام نمایند و در روز موعود، جمیع اعیان و علما و اهل ملل و ادیان را طلبیدند. مأمون بر تخت حکومت نشسته، گفت که: آن حضرت علیه السلام را طلب کنند و نزدیک به خود به جهت او مسند انداخته [بود]، چون آن حضرت علیه السلام حاضر شد، برخاسته تعظیم کرد و به جای خود نشانید. پس یحیی متوجه مأمون شده، گفت: امیر مرا رخصت می دهد که از ابو جعفر علیه السلام سؤال کنم؟ مأمون گفت: این مجلس به جهت همین منعقد شده، هرچه خواهی پرس. پس یحیی متوجه حضرت شده، گفت: رخصت می دهی که مسأله بپرسم؟ فرمود: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ»؛ «هرچه خواهی بپرس.» پس گفت: چه می گویی در باب کسی که در راه مکه احرام بسته باشد و صیدی را بکشد، کفاره آن چه چیز است؟ حضرت فرمود: آیا در بیرون حرم کشته یا درون حرم؟ دانسته این عمل را کرده و علم به حرمتش داشته یا جاهل به مسأله بوده؟ و آیا آن عمل عمداً صادر شده یا خطا کرده؟ و این شخص آزاد بوده یا بنده؟ بالغ بوده یا نابالغ؟ بار اول بوده یا بار دیگر هم این کار کرده؟ و این صید که کرده، از طيور است یا از جانوران دیگر؟ و آیا صید کوچک است یا بزرگ؟ و از این عمل پشیمان بوده یا نه؟ در شب این صید را کشته یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حج؟ پس یحیی را لکنت به زبان افتاده، رنگش متغیر شد و آثار عجز و انکسار بر او ظاهر گشت؛ اهل مجلس هر قدر انتظار کشیدند که دیگر حرفی بزنند نتوانست. مأمون گفت: الحمد لله که ظن من خطا نبود و متوجه حضرت شده، گفت: فدای تو شوم! اگر [از] آنچه پرسیدی یک [مسأله] را به جهت ما بیان فرمایی، مستفید می شویم. پس حضرت علیه السلام شروع نموده، جواب هر یک را [فرمودند] بر وجهی که صدای آفرین و احسن از اهل مجلس بلند شد....<sup>۱۴۶</sup>

## م- طواف

۱- ... موعظه؛ چون شروع به طواف نماید، دل خود را از تعظیم و محبت و خوف و رجا مملو سازد و بداند که در حال طواف، شبیه است به ملائکه مقربین که پیوسته در حول عرش اعظم طواف می نمایند و بداند که مقصود کلی، طواف دل است به یاد خدای خانه؛ پس ابتدا و ختم طواف را به یاد او کند و چنانکه گفته اند این است سر اختیار طرف چپ به طرف راست؛ چون در طرف چپ است قلب و دل انسان، که سلطان اعضای بدن و منشأ تمام احکام و اختیارات مکلف است که در ملک بدن به عمل می آید. پس روح طواف و حقیقت آن،





طواف دل است در حضرت ربوبیت؛ و خانه، مثال ظاهری است در عالم جسمانی و خانه در عالم ملک و شهادت، نمونه‌ای است از حضرت ربوبیت در عالم غیب و ملکوت و آنچه [از روایات] رسیده که بیت‌المعمور در آسمان در مقابل خانه کعبه است و طواف ملائکه بر آن، چون طواف بنی آدم است بر کعبه، دور نیست که اشاره به این مشابهت باشد و چون رتبه اکثر نوع انسان از طواف خانه اصلی قاصر است، امر شد به این که متشبه به ایشان شوند و در طواف خانه کعبه: «فَإِنَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»؛ «یعنی: هر که خود را شبیه به قومی کند، از ایشان محسوب است.»

**(زائر باید) ژولیده  
و متواضع و  
مُنکسر باشد و  
خود را در راه  
زینت ندهد و میل  
به اسبابی که  
باعث فخر و  
خودنمایی است  
نماید**

۲ - ... ثواب؛ زمانی که حاج داخل مکه شد با تواضع و زمانی که داخل مسجدالحرام شد و قدم‌ها را کوچک برداشت، مثل آدم خائف و ترسان، پس به همین حالت طواف خانه خدا کرد و دو رکعت نمازش را خواند. می‌نویسد خداوند عالم از برای او هفتاد هزار حسنه و محو می‌کند از او هفتاد هزار سیئه و بلند کند از برای او هفتاد هزار درجه و شفاعتش را قبول می‌فرماید در هفتاد هزار حاجت و به منزله آن باشد که هفتاد [هزار] غلام آزاد کرده است که قیمت هر یک از آنها ده هزار درهم باشد.<sup>۱۴۷</sup>

۳ - ... وارد شده، کسی که کعبه را یک دفعه طواف کند، می‌نویسد خلاق عالم از برای او هزار حسنه و محو می‌کند از او هزار سیئه و غرس می‌کند به جهت او هزار درخت در بهشت و می‌نویسد از برای او ثواب آزاد کردن هزار بنده و می‌گشاید بر روی او [در] روز قیامت هشت در بهشت را و می‌فرماید که: داخل شو از کدام در که خواهی. و در ذیل همین حدیث است که: قضای حاجت یک مؤمن افضل است نزد خداوند عالم از ده مرتبه طواف کردن.<sup>۱۴۸</sup>

۴ - رسول خدا ﷺ فرموده: چون حاج هفت بار طواف خانه خدا کند، او را می‌باشد به جهت این طواف نزد خدا عهدی و ذکری، که حیا می‌نماید از او خداوند او که عذاب نماید

او را بعد از آن و چون نزد مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز خواند، بنویسد برای او دو هزار رکعت مقبوله. <sup>۱۴۹</sup>

۵- [حضرت] صادق علیه السلام فرموده: به درستی که خداوند عالم را در اطراف کعبه، صد و بیست رحمت است: شصت رحمت از آنها به جهت طواف کنندگان او، چهل از برای نماز خوانندگان، و بیست رحمت از برای نظر کنندگان به سوی کعبه. <sup>۱۵۰</sup>

### ن - سعی

۱- موعظه؛ بدان که چون حج کننده، به جهت سعی، به میدان صفا و مروه آید، باید متذکر شود که: اینجا شبیه است به میدانی که در بارگاه پادشاهی واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و رفت می کنند؛ گاهی می آیند و گاهی می روند و به جهت اظهار اخلاص خدمت و امید نظر رحمت، در آنجا تردد می نمایند (مثل کسی که به خدمت پادشاهی رسیده باشد و بیرون آمده باشد و نداند که پادشاه در حق او چه حکم خواهد کرد. پس در در خانه آمد و رفت می کند که شاید در یک مرتبه بر او ترحم نماید) و در آنجا یاد آورد آمد و رفت خود را از عرصات محشر، میان دو کفه میزان اعمال خود و در هروله به یاد آورد فرار کردن نفوس را از عیوب خودشان در وادی محشر و خود را چنین داند که با این حرکت سریع، از هوا و هوس خود فرار می کند و از حول و قوه خود بیزار می شود و نفس خود را مهیا نمود به مبذول داشتن ارکان وجود در اطاعت الهی، و تجنب از تکبر و خودپرستی (که منافات با عالم بندگی و خداپرستی دارد)، و در صدد تکمیل وجود خود باشد در معنی، به مباشرت هر قسم از عبادت که بوده باشد، ولو این که آن عبادت به سبب تسویلات شیطانیه، <sup>۱۵۱</sup> در صورت ظاهر منافی با <sup>۱۵۲</sup> وقر و شخصیت بنده باشد.

۲- لطیفه؛ گویند که یکی از صاحب منصبان شاه عباس در سالی سفر مکه نمود و در سعی، هروله [را] که مستحب بود به عمل نیاورد، چون به اصفهان بازگشت، کیفیت هروله کردن او به شاه عباس رسید. او را احضار نموده فرمود که: در کارخانه خدایی تأئف <sup>۱۵۳</sup> و استیکاف <sup>۱۵۴</sup> و استیکار <sup>۱۵۵</sup> می ورزی و هروله نمی کنی؟! پس امر کرد که تبرزین <sup>۱۵۶</sup> بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند. پس آن شخص لابد مانده، به آن حالت هروله نمود (باقی مانده عمل حج را در اصفهان به



عمل آورد)، از هر طرف صدای تقبل الله به آسمان بلند شد!

معلوم می‌شود که این حاجی بیچاره، مثل بعض معاصرین ما، به حساب خود پیروی عقل کرده و تصور نموده که هروله چه معنی دارد و با عقل درست نمی‌آید و ملاحظه این نمی‌کند که کدام را از فروع و مسائل شرعی تطبیق به عقل قاصر می‌توان کرد، مادامی که یک دلیلی و راهنمایی نشان از این معنی ندهد؟ جهت این که مصالح و تکالیف شرعی و مفاسد مناهی دینی، امورات واقعه مستوره از عقول بنی آدم و بلکه مستور از مطلق مخلوق است، چنانچه رد نمودن ملائکه بر خلاق عالم در خلقت آدم علیه السلام، که بالاخره ملتجی به عرش شده، هفت هزار سال طواف عرش نمودند، شاهد بر مدعا است و نمی‌داند اسرار را مگر اشخاصی که وجود ایشان مُحَمَّر است با علوم و انوار الهیه و اصل در متابعت عقل بعد از اثبات اصول دین، عبارت است از تصدیق کردن و گردن‌گذاری بر چیزهایی که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله به امر الهی دلالت بر آنها فرموده، و الا اگر بنا باشد بر رسیدن به همه مصالح و مفاسد اوامر و نواهی شرعی، اکثر مردم بلکه تمامی آنها از دنیا بی دین می‌روند بغیر از اولیاء الله و بعضی از علمای راشدین، که همت خود را در راه شریعت مصروف داشته، ظاهر و باطن خود را با علوم دینی و معارف حقیقه مزین ساخته‌اند و در همه مسائل از انوار مقدسه اهل بیت طاهرین علیهم السلام اقتباس نموده‌اند؛ از جمله: نصیر المله و الدین، خواجه نصیر طوسی - اعلی الله مقامه - وقتی که هلاکوخان از آن جناب درخواست نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل به نحوی که عقل سلطان پسندد مدلل سازد، پس خواجه قبول این معنی کرد و همه احکام را به عقل چنان ثابت کرده که هلاکو را پسند آمد.

### س - قربانی

۱- تدبیر؛ چون حاج ذبح قربانی کند، یاد آورد که این ذبح اشاره به آن است که: به سبب حج، به نفس اماره و شیطان غالب شدم و ایشان را کشتم و از عذاب الهی خلاص شدم؛ پس در آن وقت سعی کند در توبه و بازگشت از اعمال قبیحه که سابق مرتکب بود (و اما در این اشاره صادق باشد)، و فی الجمله شیطان و نفس اماره را ذلیل کرده، حلقوم هوا و هوس و طمع را قطع نماید و از این جهت رسیده است که: علامت قبول حج آن است که حال آدمی بعد از حج بهتر از سابق گردد. و در خبر دیگر وارد است که: از علامت قبول حج، ترک معاصی

است که سابق می‌کرد و بدل کردن همنشینان بد را به همنشینان خوب، و مجالس لهو و غفلت را به مجالسی که در آن یاد خدا می‌شود.

۲- ثواب؛ مروی است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده که: چون در مینا ذبح کنی گوسفند قربانی را، یا نحر نمایی شتر قربانی را، بوده باشد برای تو به هر قطره‌ای از خون آن که حسنه نوشته شود برای تو در مستقبل عمر تو.<sup>۱۵۷</sup>

### فرازی از بخش آخر کتاب «مصباح الحرمین»

۱- کعبه اشرف مواضع است از جهت شأن و شرف، و هکذا سید الشهداء ﷺ اشرف ناس است در حسب و نسب؛ چنانکه ابن عباس گوید که: روزی رسول خدا ﷺ به اصحاب خود فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً؟»، یعنی: ای معاشر ناس<sup>۱۵۸</sup>، آیا خبر بدهم به شما بهترین مردم را از حیثیت جد و جدّه؟ گفتند: بلی، یا رسول الله ﷺ. فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ»، که جد آنها رسول الله ﷺ و جدّه آنها خدیجه بنت خویلد است. «أَلَا أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِخَيْرِ النَّاسِ أَبَاً وَأُمَّاً؟» آیا خبر بدهم به شما اشرف ناس را از جهت پدر و مادر؟ گفتند: بلی یا رسول الله ﷺ. فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (ﷺ)»، که پدر آنها علی بن ابی طالب (ﷺ) و مادر آنها فاطمه (ﷺ) بنت محمد (ﷺ) است. «أَلَا أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِخَيْرِ النَّاسِ عَمًّا وَعَمَّةً؟» خبر بدهم شما را، خیر ناس از حیثیت عم و عمّه؟ گفتند: بلی یا رسول الله ﷺ. فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ»، که عم آنها جعفر بن ابی طالب و عمّه ایشان ام هانی بنت ابی طالب است. «أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ خَالًا وَخَالَهً؟»، ایها الناس، خبر بدهم به شما اشرف ناس را از جهت خال<sup>۱۵۹</sup> و خاله؟ گفتند: بلی یا رسول الله ﷺ. فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (ﷺ)»، که خال آنها قاسم بن رسول الله (ﷺ) و خاله ایشان زینب بنت رسول الله (ﷺ) است. «أَلَا إِنَّ أَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَأُمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَجَدَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ»، یعنی: به درستی که پدر آنها در بهشت است، [و مادر آنها در بهشت است]، و عمّه آنها در بهشت و جد آنها در بهشت و جدّه آنها در بهشت و عم ایشان در بهشت و عمّه ایشان در بهشت و آنها خودشان در بهشت، و کسی که آنها را دوست دارد، دوست آنها هم در بهشت [است].<sup>۱۶۰</sup>



## شعر

أَيُقْتَلُ خَيْرُ الْخَلْقِ أُمًّا وَوَلَدًا      وَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ وَابْنُ تَذِيرِهِمَا؟  
 وَيُمنَعُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ وَتَغْتَذِي      وَحَوْشُ الْفَلَى رِيَانَةَ مِنْ نَمِيرِهَا  
 يَدِيرُ عَلَيَّ رَأْسَ السَّنَانِ بِرَأْسِهِ      سَنَانٌ أَلَا شَلَّتْ يَمِينُ مَدِيرِهَا  
 وَيَمْسِي يَزِيدُ زَافِلًا فِي حَرِيرِهِ      وَيَمْسِي حُسَيْنٌ عَارِيًّا فِي حُرُورِهَا؟!

«آیا کشته می‌شود با ظلم و جور، بهتر خلق از جهت پدر و مادر، و اکرم و عزیزترین مخلوقات و پسر پیغمبر بشیر و نذیر؟!»

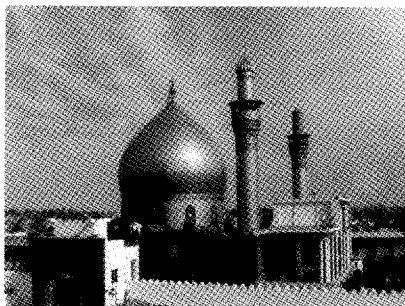
و از آب فرات ممنوع می‌گردد و حال آن‌که سیراب شد و حوش صحرا از آب گوارای فرات؟!»

و می‌گرداند سر مبارکش را بر سر نیزه سنان بن انس ملعون! کاش شل می‌شد دست راست او که نیزه را می‌گردانید!

و امصیبتاه! یزید در لباس حریر متنعم، و امام حسین علیه السلام برهنه در آفتاب مانده!

۲- مکه یا کعبه را «بکه» گویند به جهت آن‌که در آنجا گریه می‌کنند مردان و زنان برای طلب مغفرت. هکذا در قبر امام حسین علیه السلام به مصیبت آن حضرت گریه می‌کنند تمامی زوار در شب و روز، بلکه گروهی از ملائکه که تا روز قیامت خواهند گریست؛ چنانکه در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرموده: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ شُعْثٍ غُبْرٍ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱۶۱</sup> یعنی: «قسم به خدایی که نفس من در ید قدرت او است، به درستی که در اطراف قبر جدم امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک است گردآلود و غبارآلود، گریه می‌کنند بر آن حضرت تا روز قیامت.»

۳- «مکه» سید بلاد، «کعبه» سید بیوت [است]؛ اما «امام حسین علیه السلام» سید جوانان اهل بهشت است؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهما السلام فَهُمَا ابْنَايَ وَرِيحَاتَايَ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ...»<sup>۱۶۲</sup>



**بی نوشت‌ها**

۱. الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۰۶.
۲. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، از آغاز چاپ تا کنون، ج ۳، ص ۷۰۸.
۳. میاه: آبها، لغت‌نامه.
۴. با پیروی و متابعت.
۵. اُضیاف؛ جمع ضیف، میهمانان.
۶. آل عمران: ۹۷.
۷. حج: ۲۷.
۸. عبارت متن «الأرواح»، مصحح.
۹. آل عمران: ۹۷.
۱۰. نهج البلاغه، ۴۵، خطبه ۱.
۱۱. تشکیک؛ شک و تردید، لغت‌نامه.
۱۲. عنکیوت: ۱ و ۲.
۱۳. باندکی تغییر: نهج البلاغه، ص ۲۹۳ خ ۱۹۲؛ کافی، ج ۴، ص ۱۹۸، ح ۲.
۱۴. خلی؛ پیرایه، زیور، لغت‌نامه.
۱۵. الخَلَل: بُرُودُ الیمَن. لسان‌العرب ۱۱، ص ۱۷۲. بُرُود: جمع بُزْد؛ بُزْد: جامه‌ای بوده است قیمتی و گرانبها، قماش‌ی است مخصوص یمَن که آن را بُرد یمانی گویند. لغت‌نامه.
۱۶. حقیق؛ لایق، درخور، درست، لغت‌نامه.
۱۷. کافی، ج ۴، ص ۱۹۷، ح ۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۳۵ (با اندکی تغییر)؛ امالی صدوق، ص ۶۱۶، ح ۴؛ التوحید، ص ۲۵۳، ب ۳۶، ح ۴؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۰، ب ۱۴۲، ح ۴.
۱۸. (با اندکی تغییر) مستدرک ۸، ص ۱۰، ب ۱ ضمن، ح ۸۹۲۴-۱۰ و ۸، ص ۳۵، ب ۲۴ ضمن، ح ۹۰۰۴-۴؛ بحار، ج ۹۶، ص ۱۱، ب ۲، ح ۳۴؛ فقه‌الرضا، ص ۲۱۴، ب ۳۱.
۱۹. (با اندکی تغییر در واژه‌ها) مستدرک ۸، ص ۴۱، ب ۲۴ ضمن، ح ۹۰۲۲-۲۲ و ۸، ص ۶۲، ب ۴۱، ح ۹۰۷۸-۱۰؛ عوالی‌اللائی ۱، ص ۴۲۷، ح ۱۱۴ و ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۷؛ جامع‌السعادات ۳، ص ۳۱۱.
۲۰. أبوقبیس، نام کوهی مشرف به مکه از جانب غربی است. لغت‌نامه.
۲۱. التهذیب، ج ۵، ص ۱۹، ب ۳، ح ۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۳، ب ۴۲، ح ۴۳۸۵؛ عوالی‌اللائی، ج ۴، ص ۲۴، ح ۷۶.
۲۲. وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۳، ب ۳۸، ح ۱۴۳۵۸؛ بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۴، ب ۴۷، ح ۲۰؛ ثواب‌الأعمال، ص ۴۷.
۲۳. عبارت متن: «أَنْتَبِّحُكُمْ». مصحح.
۲۴. کُف: ۱۰۳.
۲۵. عوالی‌اللائی، ج ۲، ص ۸۶، ح ۲۳۲.
۲۶. طه: ۱۲۴.
۲۷. التهذیب، ج ۵، ص ۱۸، ح ۳؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۵، ب ۶، ح ۱۴۱۵۱؛ مستدرک، ج ۸، ص ۱۶،

- ب ۵. ح ۸۹۴۶؛ بحار، ج ۹۶، ص ۶، ج ۲، ح ۶؛ عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۲۶
۲۸. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱۰۱
۲۹. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱۰۱
۳۰. فَرَع أَكْبَر؛ کنایت از قیامت و رستاخیز است، لغت‌نامه.
۳۱. کافی، ج ۴، ص ۲۵۸، ح ۲۶؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۲۲۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۲، ب ۱۳، ح ۳۲۹۱؛ بحار، ج ۷، ص ۳۰۲، ب ۱۵، ح ۵۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۷۲، ب ۱۲۱، ح ۱۴۷
۳۲. آل عمران: ۹۶
۳۳. روض الجنان ۴، ص ۴۳۷؛ جلاء الاذهان ۲، ص ۸۴
۳۴. مُحَاذِي؛ مقابل، رویاروی. لغت‌نامه.
۳۵. الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۲۱۱۰؛ بحار، ج ۵۵، ص ۵، ب ۴، ح ۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۸، ب ۱۳۸، ح ۲
۳۶. بحار، ج ۱۱، ص ۳۲۵، ب ۳، ح ۴۳ و ۹۶، ص ۵۸، ب ۵، ح ۱۴؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۹، ب ۱۴۰، ح ۵؛ قصص راوندی، ص ۸۳، ف ۳، ح ۷۳
۳۷. در مورد کعبه، بنا به مقتضیات متن، به منابع آن اشاره شده است، اما در مورد کربلا، روایت مؤید مطلب فوق، در این منابع ذکر شده است: مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۲۴، ب ۵۱، ح ۱۲۰۹۸-۶؛ بحار، ج ۱۰۹، ص ۹۸، ب ۱۵، ح ۱۵؛ کامل‌الزیارات، ص ۲۶۹، ب ۸۸، ح ۸
۳۸. بحار، ج ۸۶، صص ۸۹-۹۸ و ۱۱۷
۳۹. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۶، ب ۱، ح ۱۷۷۸۸؛ بحار، ج ۶، ص ۹۶، ف ۲، ح ۲ و ۱۱، ص ۱۱۰، ب ۱، ح ۲۴ و ۵۵، ص ۵۸، ب ۷، ح ۵ و ۹۶، ص ۳۳، ب ۴، ح ۱۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۶، ب ۴، ح ۱۴۲؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ص ۹۰، ب ۳۳، ضمن، ح ۱
۴۰. بحار، ج ۱۱، ص ۱۰۹، ب ۱، ح ۲۳ و ۹۶، ص ۳۱، ب ۴، ح ۶؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۲، ب ۱۴۲، ح ۳
۴۱. قِتَال؛ مقابله، با یکدیگر کارزار کردن. لغت‌نامه.
۴۲. جِدَال؛ خصومت کردن با کسی. لغت‌نامه.
۴۳. خَلِیْلَة؛ زوجه، منکوحه. لغت‌نامه.
۴۴. کافی، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۷؛ بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۰، ب ۱، ح ۹۷
۴۵. رُعَاف؛ خون بینی، خونی که از دماغ به راه بینی برآید. لغت‌نامه.
۴۶. طَاعُون؛ مرگ‌امری، شامت و مرگ عام. لغت‌نامه.
۴۷. کافی، ج ۴، ص ۲۱۱، ح ۱۸؛ بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۰، ب ۱، ح ۹۷
۴۸. وَضَلَه؛ هرچیز که آن را به چیز دیگر پیوند کنند، پاره جامه و کاغذ و غیره. لغت‌نامه.
۴۹. صَنَادِید؛ مهتران و بزرگان. لغت‌نامه.
۵۰. (با اندکی تغییر) کافی، ج ۴، ص ۲۱۷، ح ۳؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۴، ب ۱۱، ح ۱۷۵۸۸؛ بحار، ج ۱۵، ص ۳۳۷، ح ۷ و ۸
۵۱. مُلْتَجِي؛ پناه جوینده، آنکه پناه می‌گیرد به سوی کسی و یا چیزی. لغت‌نامه.
۵۲. مشروح این ماجرا در بحار، ج ۶۸، ص ۱۲۳، ب ۱۲۳، ذیل، ح ۱ نقل شده است.

۵۳. قَوَاعِدُ التَّبَيُّتِ؛ اساسُ البَيْتِ، بنيادهای خانه. لغت نامه.
۵۴. کافی، ج ۴، ص ۲۲۲، ج ۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۸، ج ۱۲، ح ۱۷۵۹۶؛ بحار، ج ۴۶، ص ۱۱۵، ج ۸، ح ۱
۵۵. کافی، ج ۴، ص ۱۹۵، ج ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۱۱، ج ۱، ح ۱۹۰۰۶؛ بحار، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ج ۳، ح ۵۱؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۰۴
۵۶. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۶، ج ۳۶، ح ۱۶۵۵۴؛ بحار، ج ۱۳، ص ۱۱، ج ۱، ح ۱۴ و ۹۶، ص ۱۸۵، ج ۳۲، ح ۱۳؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۸، ج ۱۵۷، ح ۵
۵۷. بحار، ج ۱۴، ص ۱۲۸، ج ۹، ذیل، ج ۱۴ و ۶۱، ص ۲۸۵، ح ۵۲
۵۸. حج: ۲۷
۵۹. کافی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۴ (به طور مشروح)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۳، ج ۲، ح ۱۴۶۴۷؛ بحار، ج ۲۱، ص ۳۹۰، ج ۳۶، ح ۱۳ و ۹۶، ص ۹۴، ج ۹، ح ۱۸؛ مستطرفات، ص ۵۱
۶۰. اِسْتِحْسَان؛ نیکو شمردن. لغت نامه.
۶۱. قَطَاغُ الطَّرِيقِ؛ راه‌زنان، که مال مسافران را به غارت برند یا قتل کنند و به فریب‌کشند. لغت نامه.
۶۲. زَوَاجِلْ؛ جمع راحله، شتران قوی و تندرو. لغت نامه.
۶۳. الضحی: ۱۱
۶۴. بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۲، ح ۵؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۹
۶۵. میل؛ واحد مسافت... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی است. لغت نامه.
۶۶. طَلَّقَ؛ درد زادن. لغت نامه.
۶۷. مستدرک، ج ۸، ص ۳۱، ج ۲۱، ح ۸۹۹۴-۹؛ بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۵، ج ۲۵، ح ۱۳؛ فرج‌المهموم، ص ۲۲۶
۶۸. این ماجرا، در خصوص امام حسن مجتبی علیه السلام در این منابع نقل شده است: کافی، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۰، ج ۳۲، ح ۱۴۲۹۱؛ بحار، ج ۴۳، ص ۳۲۴، ج ۱۵، ح ۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۲۳۹، ج ۳؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۴؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۵۵۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۷
۶۹. شَمَلَهُ؛ نوعی از چادر کوتاه که بر خود پیچید. لغت نامه.
۷۰. حجرات: ۱۲
۷۱. طه: ۸۲
۷۲. رَكْوَةٌ؛ مشک خُرد، نیم مشک، دلو خُرد. لغت نامه.
۷۳. مَطْهَرَةٌ؛ ظرفی که بدان طهارت کنند و آب دست‌دان، ابریق، آفتابه. لغت نامه.
۷۴. سَوْرٌ؛ نیم‌خورده و پس‌ماندهٔ اطعمه و اشربه. لغت نامه.
۷۵. سَوِيقٌ؛ شیرینی. لغت نامه.
۷۶. أَحْبَابٌ؛ جمع حبیب. لغت نامه.
۷۷. بحار، ج ۴۸، ص ۸۰، ج ۴، ح ۱۰۲؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مستدرک، ج ۳، ص ۲۵۵، ج ۱۵، ح ۶-۳۵۲ (به طور مختصر).



۷۸. أَجَلُهُ؛ جمع جلیل. جلیل؛ بزرگوار، بزرگ قدر. لغت نامه.
۷۹. تَنْقُ كَشِيدَنْ؛ پرده کشیدن. لغت نامه.
۸۰. عَلِيَّتُهُ؛ بلندمرتبه و رفیع القدر و بلند و بالا. لغت نامه.
۸۱. (با اندکی تغییر) بحار، ج ۵۲، ص ۹، ب ۱۸، ح ۶؛ الخرائج، ج ۲، ص ۷۸۵، ب ۵.
۸۲. مستدرک، ج ۸، ص ۶۲، ب ۴۱، ح ۹۰۷۸-۱۰؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۷ (با اندکی تغییر).
۸۳. عبارت متن «حجر». مصحح.
۸۴. (با اندکی تغییر) مستدرک، ج ۸، ص ۷۳، ب ۱۵، ح ۹۱۰۴-۱ و ۹۱۰۵-۲؛ رجال الکشی، ص ۴۳۴، ح ۸۲۰ و ۸۲۴.
۸۵. اِلْخِطَاطُ؛ اختلاط. لسان العرب؛ اِخْتِلاطُ؛ آمیخته شدن. لغت نامه.
۸۶. زُتِبَتْ؛ رتبه و پایه و منزلت. لغت نامه.
۸۷. أَكْبَرُ؛ جمع اکبر، بزرگان. لغت نامه.
۸۸. شِمَاتَتْ؛ شاد شدن به خرابی کسی. لغت نامه.
۸۹. سُخْرِيَّةٌ؛ فسوس، نادان شمردن و سبک داشتن کسی. لغت نامه.
۹۰. كَمَا يَنْبَغِي؛ چنانکه سزاوار است. لغت نامه.
۹۱. جَمَّالٌ؛ شتروان، اشتریان، ساربان. لغت نامه. (در این زمان راننده و امثال آن. مصحح.)
۹۲. بقره: ۱۹۶.
۹۳. اِخْرَاجَاتٌ؛ جمع اِخْرَاجٌ، وجه معاش. لغت نامه.
۹۴. تَصَدَّقُ؛ صدقه دادن. لغت نامه.
۹۵. نمل: ۶۲.
۹۶. زخرف: ۸۹.
۹۷. انعام: ۵۴.
۹۸. اسراء: ۷۰.
۹۹. طارق: ۷.
۱۰۰. طه: ۵۵.
۱۰۱. اسراء: ۱.
۱۰۲. آل عمران: ۹۷.
۱۰۳. اعراف: ۱۸۶.
۱۰۴. مریم: ۱۰.
۱۰۵. حدید: ۴.
۱۰۶. شعراء: ۷۹.
۱۰۷. نساء: ۴۳؛ مائده: ۶.
۱۰۸. بقره: ۱۸۷.
۱۰۹. بقره: ۱۸۴.

- ۱۱۰ . بقره: ۱۸۴  
 ۱۱۱ . ق: ۱۸  
 ۱۱۲ . اسراء: ۳۶  
 ۱۱۳ . یوسف: ۹۲  
 ۱۱۴ . بقره: ۲۸۶  
 ۱۱۵ . بقره: ۱۹۷  
 ۱۱۶ . انبیا: ۲۲  
 ۱۱۷ . نور: ۳۰  
 ۱۱۸ . شوری: ۳۰  
 ۱۱۹ . انبیا: ۷۹  
 ۱۲۰ . زخرف: ۱۳  
 ۱۲۱ . فجر: ۲۸  
 ۱۲۲ . حجرات: ۱۰  
 ۱۲۳ . لقمان: ۱۹  
 ۱۲۴ . مزمل: ۲۰  
 ۱۲۵ . اشاره است به: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ بقره: ۲۶۹. مصحح.  
 ۱۲۶ . بقره: ۲۶۹  
 ۱۲۷ . مائده: ۱۰۱  
 ۱۲۸ . طه: ۱۲۴  
 ۱۲۹ . فاطر: ۳۴  
 ۱۳۰ . کهف: ۴۶  
 ۱۳۱ . نحل: ۱۶  
 ۱۳۲ . راهنمای حاجیانند.  
 ۱۳۳ . نساء: ۱۲۵  
 ۱۳۴ . نساء: ۱۶۴  
 ۱۳۵ . مریم: ۱۲  
 ۱۳۶ . کهف: ۱۹  
 ۱۳۷ . الحاقه: ۲۴  
 ۱۳۸ . قصص: ۲۶  
 ۱۳۹ . بقره: ۲۶۱  
 ۱۴۰ . اسراء: ۱۴  
 ۱۴۱ . (با تغییرات زیاد) بحار، ج ۴۳، ص ۸۶، ب ۴ ذیل ح ۸؛ المناقب ۳، ص ۳۴۳  
 ۱۴۲ . مُعَاقِب؛ شکنجه شده و عقوبت کرده شده و عذاب کرده شده، عقوبت شده. لغت نامه.

۱۴۳. هَدْيُ؛ آنچه به حرم برده شود، از چارپایان و گویند آنچه برای قربان کردن برند. لغت نامه.
۱۴۴. آل عمران: ۳۴
۱۴۵. بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۷، ب ۲۶، ح ۱۲
۱۴۶. بحار، ج ۵۰، ص ۷۴، ب ۴، ح ۳؛ الاحْتِجَاج، ج ۲، ص ۴۴۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۵۳
۱۴۷. کافی، ج ۴، ص ۴۱۱؛ باب فضل الطواف...، ح ۱؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۶؛ باب فضائل الحج...، ح ۲۱۵۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۱، ب ۴۳، ح ۱۴۴۰۷؛ بحار، ج ۹۶، ص ۹، ب ۲، ح ۲۲؛ ثواب الاعمال، ص ۴۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۶۴؛ ثواب الطواف...، ح ۱۱۷؛ المقنعه، ص ۲۸۸، ب ۳
۱۴۸. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۴، ب ۴، ح ۱۷۸۰۷؛ بحار، ج ۷۱، ص ۳۰۳، ب ۲۰، ح ۴۶؛ ثواب الاعمال، ص ۴۹؛ ثواب الحج...
۱۴۹. الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۲؛ باب فضائل الحجّ ضمن، ح ۲۱۳۸؛ بحار، ج ۹۶، ص ۳، ب ۲؛ ضمن، ح ۳؛ امالی صدوق، ص ۵۴۹؛ س ۵۱؛ ضمن، ح ۲۲؛ الخرائج، ج ۲، ص ۵۱۴؛ ضمن حدیث آخر صفحه.
۱۵۰. کافی، ج ۴، ص ۲۴۰؛ باب فضل النظر...، ح ۲؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۷؛ باب فضائل الحج، ح ۲۱۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۶۳، ب ۲۹، ح ۱۷۷۰۰؛ بحار، ج ۹۶، ص ۶۱، ب ۵، ح ۳۰؛ ثواب الاعمال، ص ۴۸؛ ثواب الحجّ.
۱۵۱. تسویلات شیطانی؛ فریب و مکر و اغوای شیطان. لغت نامه.
۱۵۲. وُقُر؛ وقار، سنگینی. لغت نامه.
۱۵۳. تَأْنُف؛ عار و ننگ دانستن. لغت نامه.
۱۵۴. اِسْتِنْكَاف؛ ننگ داشتن، عیب داشتن. لغت نامه.
۱۵۵. اِسْتِنْكَار؛ بزرگ منشی کردن، گردن کشی کردن. لغت نامه.
۱۵۶. تَبْرِزین؛ سلاح، نوعی از تبر باشد که سپاهیان در زین اسب نگاه دارند. لغت نامه.
۱۵۷. التّهذیب، ج ۵، ص ۲۱، ب ۳؛ ضمن، ح ۳؛ الخرائج، ج ۲، ص ۵۱۶؛ (ضمن حدیثی طولانی)؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۰؛ (ضمن حدیثی طولانی).
۱۵۸. معاشیر ناس؛ گروه‌های مردم. مصحح.
۱۵۹. خال؛ دایی، برادرِ مادر. لغت نامه.
۱۶۰. (با اندکی تغییر) الفضائل، ص ۱۱۹؛ کشف الیقین، ص ۳۱۴؛ مبحث ۱۹؛ و به نقل از راویان دیگر؛ بحار، ج ۳۶، ص ۳۱۹، ب ۴۱، ح ۱۷۰ و ۳۷، ص ۹۰، ب ۵۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۳۰؛ امالی صدوق، ص ۴۳۷؛ س ۶۷؛ بشارة المصطفی، ج ۹، ص ۱۷۳؛ الطرائف، ج ۱، ص ۹۲؛ کفایة الأثر، ص ۹۸
۱۶۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۱، ب ۳۷، ح ۱۹۵۰۵؛ بحار، ج ۴۵، ص ۲۲۳، ب ۴۱؛ ثواب الاعمال، ص ۹۷؛ کامل الزیارات، ص ۸۴، ب ۲۷، ح ۹؛ (و با اندکی تغییر در بیش از سی منبع دیگر از منابع مورد استفاده).
۱۶۲. بحار، ج ۳۷، ص ۸۵، ب ۵۰؛ ضمن، ص ۵۲ و ۴۳، ص ۲۵، ب ۳؛ ضمن، ح ۲۰؛ امالی صدوق، ص ۴۸۶؛ س ۷۳؛ ضمن، ح ۱۸؛ بشارة المصطفی، ج ۹، ص ۸۷؛ (ضمن روایتی طولانی).